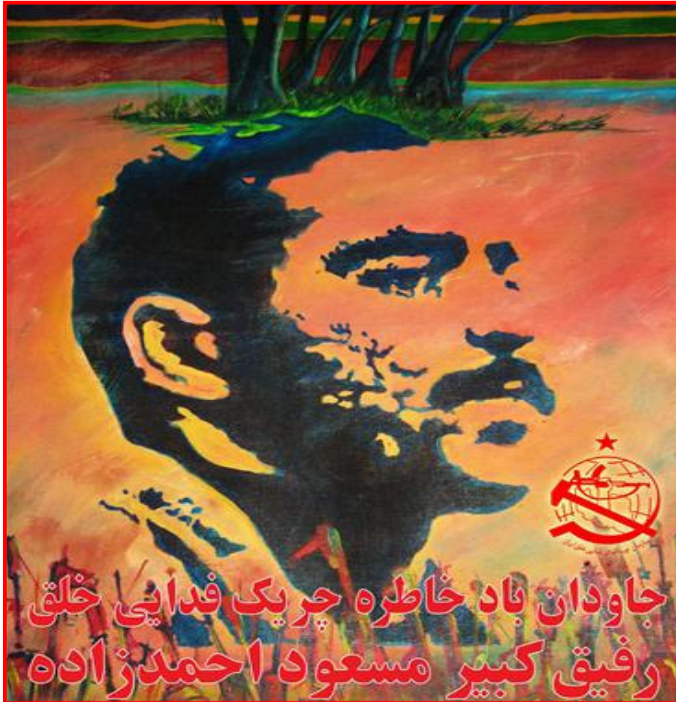


سر مقاله

## افزایش واقعی دستمزدها

### نیاز حیاتی طبقه کارگر!

... واقعیت این است که عدم انطباق افزایش دستمزد کارگران با نرخ رشد تورم همواره یکی از راههای چپاول دسترنج کارگران بوده که در شرایط بحران اقتصادی که سرمایه داران می کوشند بار این بحران را هر چه بیشتر بر دوش کارگران سرشکن نمایند برجستگی بیشتری یافته و کارفرمایان در چنین شرایطی با تهدید خواباندن تولید و بیکار نمودن کارگران می کوشند از افزایش دستمزد ها جلوگیری کرده و با تشدید استثمار نیروی کار بار بحران را هر چه بیشتر به دوش آنها سرشکن نمایند. با توجه به این که خط فقر از جانب برخی ارگان های دولتی، مبلغ ۸۵۰ هزار تومان در ماه اعلام شده، مقایسه این دو رقم از شکاف عمیقی پرده بر می دارد که بین حداقل دستمزد کارگران با هزینه های تامین حداقل های یک زندگی بخور و نمیر وجود دارد. ... صفحه ۲



## قوانین زن ستیز جمهوری اسلامی و دو شیوه برخورد به آن در جنبش زنان!

نکته قابل توجه این است که زنان رفرمیست (و در رأس آنها تشکل کمپین یک میلیون امضاء) که تصور می کنند که جنبش زنان را در انحصار خود دارند، زنانی را که مثل اصلاح طلبها فکر نمی کنند، خشونت طلب معرفی می کنند. درحالیکه، کسانی که مخالف افکار و شیوه های اصلاح طلبی هستند، درواقع صدای اکثریت زنان تحت ستم ایران را فریاد می زنند. به واقع اکثریت زنان ایران نسبت به قوانین زن ستیز رژیم (که اثرات آن را بطور روزمره با پوست و گوشت خود لمس می کنند) نه تنها بی توجه و بی اعتناء نیستند، بلکه شدیداً بر علیه آن قوانین هستند. اما بحث بر سر این است که قوانین ارتجاعی رژیم با نار و بود این رژیم در هم آمیخته است. و آن قوانین آنقدر ارتجاعی است که نمی توان یکی را بدون دیگری به زباله دان تاریخ فرستاد. و هرگز نمی توان، و نباید انتظار داشت که با وجود این رژیم، آن قوانین کنار گذاشته شود. و یا اینکه با حفظ جمهوری اسلامی، چنان اصلاحاتی در قوانین صورت بگیرد که به اجحافات و ظلم هائی که امروز به زنان ایران اعمال می شود پایان داده شود. صفحه ۴

## در صفحات دیگر

- نین: سخنرانی در کنگره زنان روسیه ..... ۱۴
- آموزش سربازان آمریکایی در دهکده های مصنوعی عراقی در آمریکا! ..... ۱۵
- کتاب وزارت اطلاعات و "استقبال" اکثریتی ها از آن! ..... ۱۷
- شعر: در ستایش بهار ..... ۱۸

## مصاحبه پیام فدایی با یکی از دانشجویان خلبانی در زمان قیام بهمن ۵۷ در تهران (قسمت آخر)

...اما در ۲۱ و ۲۲ بهمن ، پس از مسلح شدن و کوشمالی گاردی ها که دمشان را لای پایشان گذاشته و فرار کردند، دیکه ما خومان نبودیم که بخواهیم کاری بکنیم یا نه، ما نیز در جریان حرکت مردم ذوب شده و به همانند جویباری در مسیر تخلیه پادگانها و مسلح شدن توده ها قرار گرفته وبه نزدیکترین پادگان که عشرت آباد بود حمله کردیم و جقدر دیدنی بود لحظاتی که مردم با قدرت انقلابیشان ، بوزه اقلیت چپاول گرحاکم را به خاک مالیدند...

صفحه ۱۰

## ادعای "گوبلز"ی سلطنت طلبان!

اخیرا پس مانده های برخی از دارودسته های منفور سلطنت طلب این دشمنان قسم خورده خلقهای تحت ستم ما مدعی شده اند که خسرو کلسرخ شیاعر توانای خلق که به همراه کرامت دانشیان توسط رژیم جنایتکار شاه به جرم دفاع از منافع کارگران و توده های محروم در سال ۱۳۵۲ به جوخه اعدام سپرده شد، نه تنها اعدام نشده بلکه "زنده" بوده و با کمک همسر شاه جنایتکار یعنی فرح دیبا از ایران "خارج" شده و با دریافت "مقرری" در پاریس به سر می برد! این دروغ شاخدار دقیقاً در پیروی از تعلیمات گوبلز فاشیست که می گفت دروغ هرچقدر بزرگتر باشد باورش آسان تر شده و مردم بهتر فریب خواهند خورد از طرف ضد انقلابیون سلطنت ساز شده است. صفحه ۱۹

رژیم، تورم بیش از ۵۰ درصد رشد داشته و افزایش لجام گسیخته قیمت‌ها صدای اعتراض مردم را بلند کرده و کمر خانواده‌های زحمتکش را زیر فشار خود خرد نموده است. همچنین در مورد پیش‌بینی بانک مرکزی مبنی بر اینکه نرخ تورم در شش ماه اول سال ۸۸ کاهش خواهد یافت باید گفت که بر اساس پیش‌بینی اکثر اقتصاد دانان کشور، چه بر اثر تبعات رشد بحران اقتصادی در سطح جهانی و چه بر اثر اثر سیاست‌های مربوط به "طرح تحول اقتصادی" دولت احمدی نژاد و از جمله تلاش برای حذف سوبسید "حامل‌های انرژی"، نرخ تورم در سال ۸۸ بر عکس ادعای فریبکارانه بانک مرکزی نه تنها کاهش نخواهد یافت بلکه جهش وار افزایش خواهد یافت. جدا از این واقعیت یعنی افزایش قابل پیش‌بینی قیمت‌ها در سال ۸۸ تنها نگاهی به چگونگی رشد قیمت‌ها در ۳۰ سال گذشته و مقایسه آن با رشد دستمزد کارگران در این فاصله روشن می‌کند که در تمامی این سالها افزایش دستمزد کارگران از رشد تورم عقب تر بوده و در نتیجه سرمایه‌داران به این وسیله نیز شیره جان کارگران را سر کشیده‌اند. برای نمونه به گزارش خبرگزاری کار، "مزد روزانه کارگر در سال ۵۸ رقمی معادل ۵۶۷ ریال بود اما هر چند که این رقم امروز نسبت به آن سال ۱۲ هزار و ۱۰۰ درصد افزایش داشته است، اما در مقایسه با رشد ۱۷ هزار درصدی تورم که در ۳۰ سال گذشته به وجود آمده است مشخص می‌شود که هنوز افزایش مزدی چهار هزار درصد عقب است." (ایلنا ۱۱، اسفند ۸۷) این عقب ماندگی "چهار هزار درصدی" یکی از روشهای شناخته شده چپاول دسترنج کارگران است که بانک مرکزی با آمار سازیهای قلابی خود و "شورای عالی کار" با تصمیمات ضد کارگری می‌کوشند آنرا تداوم بخشند.

واقعیت این است که عدم انطباق افزایش دستمزد کارگران با نرخ رشد تورم همواره یکی از راههای چپاول دسترنج کارگران بوده که در شرایط بحران اقتصادی که سرمایه‌داران می‌کوشند بار این بحران را هر چه بیشتر بر دوش کارگران سرشکن نمایند برجستگی بیشتری یافته و کارفرمایان در چنین شرایطی با تهدید خواباندن تولید و بیکار نمودن



### جلوه ای از اعتراضات روزمره کارگران در ایران برای احقاق حقوق حقه شان!

در ۱۸ اسفند ماه نرخ تورم را ۲۵,۹ درصد اعلام کرده بود شورای عالی کار دستمزد ها را ۲۵ درصد افزایش داد. اما سرمایه‌داران و کارفرمایان با این ادعا که افزایش ۲۵ درصدی حداقل دستمزد "انگیزه سرمایه‌گذاری را از بین می‌برد" و "پایداری بنگاه‌ها در کشور را به خطر خواهد انداخت" به مخالفت با این تصمیم برخاسته و تحت فشار آنها بانک مرکزی نرخ تورم اعلام شده را تغییر داد. به این ترتیب هنوز یک هفته از تصمیم شورای عالی کار مبنی بر افزایش ۲۵ درصد دستمزدها نگذشته بود که بانک مرکزی با ارسال نامه‌ای به وزارت کار، نرخ تورم لحاظ شده در جلسات شورای عالی کار را غیر واقعی خوانده و به دروغ اعلام کرد که نرخ تورم "در پایان اسفند ماه سال جاری کمتر از ۱۹ درصد" بوده و به این هم قناعت نکرده و فریبکارانه پیش‌بینی نمود که تورم "در شش ماهه اول سال ۱۳۸۸ به حدود ۱۵ درصد خواهد رسید". در نتیجه این فشارها و آمار سازیهای قلابی، "شورای عالی کار" در تصمیم قبلی خود تجدید نظر کرده و افزایش ۲۵ درصدی اولیه را به ۲۰ درصد کاهش داد تا به قول کارفرمایان "پایداری بنگاه‌ها در کشور" به خطر نیفتاده و سرمایه‌داران گردن کلفت- و در راس آنها دولت به مثابه بزرگترین سرمایه‌دار کشور- با مشاهده نرخ استثمار بالای کارگران تشویق به سرمایه‌گذاری شوند!

بانک مرکزی در شرایطی از تورم ۱۹ درصدی در اسفند ماه سال ۸۷ گزارش می‌دهد که در واقعیت امر بر مبنای برخی گزارشات منتشر شده در روزنامه‌های

"شورای عالی کار" جمهوری اسلامی، به روال هر ساله در روزهای آخر اسفند ماه حداقل دستمزد کارگران برای سال ۱۳۸۸ را تعیین نمود. بر اساس تصمیم این شورا حداقل دستمزد کارگران که در سال ۸۷ مبلغ ۲۱۹ هزار تومان در ماه تعیین شده بود با ۲۰ درصد افزایش به مبلغ ۲۶۳۵۰۰ تومان در ماه تبدیل شد.

با توجه به این که بنا به گزارش خبرگزاری ایلنا خط فقر از جانب برخی ارگان‌های دولتی، مبلغ ۸۵۰ هزار تومان در ماه اعلام شده، مقایسه رقم فوق با مبلغ اعلام شده به عنوان خط فقر، از شکاف عمیقی پرده بر می‌دارد که بین حداقل دستمزد کارگران با هزینه‌های تامین حداقل‌های یک زندگی بخور و نمیر وجود دارد. شکی نیست که در چنین شرایطی تعیین ۲۶۳۵۰۰ تومان در ماه به عنوان حداقل دستمزد، خود به حد کافی بیانگر ضد کارگری بودن تصمیم اخیر می‌باشد. اما آنچه در این میان تأکیدی بر موضع ضد کارگری شورای عالی کار می‌باشد، توجه به پروسه ایست که آنها برای اتخاذ تصمیم خویش برای تعیین مبلغ فوق به عنوان حداقل دستمزد طی نمودند که خود در عین حال از فشار سرمایه‌داران و کارفرمایان جهت کاهش هر چه بیشتر دستمزدها پرده بر می‌دارد.

بر مبنای ماده ۴۱ قانون کار، "شورای عالی کار" وظیفه دارد که هر سال بر اساس نرخ تورم اعلام شده از سوی بانک مرکزی حداقل حقوق کارگران را تعیین نماید. امسال نیز با توجه به اینکه بانک مرکزی

کارگران می‌کوشند از افزایش دستمزد ها جلوگیری کرده و با تشدید استثمار نیروی کار بار بحران را هر چه بیشتر به دوش آنها سرشکن نمایند.

نکته مهم دیگری که در اینجا باید مورد توجه قرار داد این است که همه این بحثها در رابطه با کارگرانی است که تصمیمات "شورای عالی کار" شامل حالشان می‌شود یعنی در زیر پوشش قانون کار قرار دارند. وگرنه بورژوازی لاشخور ایران و رژیم ددمنش حامی اش تاکنون با توسل به ترفند های گوناگون، نزدیک به ۸۰ درصد کارگران ایران را از شمول قانون کار خارج ساخته و دستمزد آنها را بسته به اینکه تیغ شان تا کجا برد تعیین می‌کنند. بنابراین تعیین حداقل دستمزد فوق‌الذکر به هیچ وجه شامل حال کارگرانی که از طریق قراردادهای موقت به کار مشغول می‌شوند و یا در کارگاه‌هایی که زیر ۵ نفر کارگر دارند و غیره نمی‌شود.

تعیین مبلغ ۲۶۳۵۰۰ تومان در ماه به مثابه حداقل دستمزد رسمی، در شرایطی صورت گرفته است که بخشی از کارگران کشور قبل از تصویب حداقل دستمزد سال ۸۸ از سوی "شورای عالی کار"، خواهان حقوقی نزدیک به یک میلیون تومان در ماه برای تامین حداقل معاش خود و خانواده‌هایشان شده بودند. بنابراین تعیین رقم فوق به عنوان حداقل دستمزد معنایی جز دهن کجی آشکار به خواستها و انتظارات طبقه کارگر نیست. این امری است که بدون شک با تشدید مبارزات و اعتراضات کارگری پاسخ داده خواهد شد.

با توجه به این که در اغلب آمارهای ارائه شده از سوی برخی نهادهای دولتی، خط فقر ۸۵۰ هزار تومان برآورد شده است، روشن است که اگر حداقل دستمزد تعیین شده از "شورای عالی کار" را با این رقم مقایسه کنیم متوجه می‌شویم که بر اساس تصمیم وزارت کار جمهوری اسلامی تازه کارگرانی که زیر پوشش قانون کار قرار دارند و این دستمزد شامل حالشان می‌شود، عملاً حقوقشان یک سوم خط فقر رسمی کشور بوده و آنها برای اینکه بتوانند در

حد خط فقر زندگی کنند باید با همان نرخ حداقل مزد تعیین شده سه برابر کار کنند. یعنی بورژوازی لاشخور ایران عملاً ۸ ساعت کار روزانه برای تامین زندگی کارگر را ساعتها افزایش داده و کارگر برای اینکه نیروی کار خود را بازتولید کند باید تن به اضافه کاریهای طولانی و یا پیدا کردن شغل دوم دهد. این واقعیت بار دیگر شرایط دهشتناک زندگی کارگران در زیر سلطه نظام حاکم و رژیم حافظ اش جمهوری اسلامی را عیان ساخته و ضرورت مبارزه برای سرنگونی این رژیم را با برجستگی در مقابل طبقه کارگر قرار می‌دهد. سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی که رژیمی وابسته به امپریالیسم می‌باشد، شرط رهائی طبقه کارگر است و این رهائی زمانی متحقق می‌شود که کارگران توانسته باشند با مشکل شدن و ایجاد تشکل انقلابی خود رهبری مبارزه برای سرنگونی رژیم را به دست گرفته و تا محو نظام سرمایه داری وابسته حاکم از پای نینهند.

### کتاب وزارت اطلاعات و "استقبال" اکثریتی ها و... از صفحه ۱۷

رضا شاه را بی اثر ساخت، بلکه اعتماد از دست رفته توده ها را نسبت به پیشاهنگ جلب نمود. علاوه بر این جنبش مسلحانه دو مطلق (مطلق دیدن قدر قدرتی رژیم دیکتاتوری محمدرضاشاه و مطلق دیدن ضعف خود در مقابل با او) را شکست و خیلی زود توده ها را به میدان مبارزه کشاند. جنبش مسلحانه بر عکس بهتان های رایج "تقدیس گر سلاح" نبود. شرایط جامعه تحت سلطه امپریالیسم ما با روینای دیکتاتوری خشن بود که تشکل سیاسی نظامی را بر نیروهای انقلابی تحمیل میکرد. برای انجام کار سیاسی نیاز به تشکلی است که بتواند در شرایط سلطه سرنیزه و فخر عریان ادامه کاری را تامین نماید و توده های میلیونی را برای قطع سلطه امپریالیسم، آزادی، دموکراسی، عدالت اجتماعی و سوسیالیسم به میدان مبارزه بکشاند. اگر شما با این شکل سازمانی نان یعنی سازمان سیاسی و این خط یعنی کار آرام سیاسی می‌توانید در داخل ایران به این اهداف برسید، هیچ الزامی نیست که نام فدائی را - که با تئوری انقلابی و پای بندی به ارزشها و سنتهای آن سازمان گره خورده - فریبکارانه به دنبال نام سازمان خود بکشید.

رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی که تا امروز شما را به دنبال سیاستهای خود کشانده است، شما را خوب می‌شناسد. (و میداند که شما از تبار حمید اشرف ها نیستید. او در "کتاب چریکهای فدائی خلق" این رفیق کبیر را فردی جانی و فانی معرفی کرده است و از شما میخواهد که در این باره هم با او هم آواز شوید و آینده نشان خواهد داد که در این زمینه تا کجا خواهید رفت.

رفیق حمید اشرف یکی از سمبل های فدائی است. او هر اشتباهی که "در کار اقدام" داشته، نظیر شما هیچگاه تقدیس گر کار آرام سیاسی، سازشکاری و مماشات طلبی با قدرت حاکم و دشمنان قسم خورده توده ها نبوده؛ برخلاف تحریفات دشمن و نیروهایی نظیر شما او به هیچ وجه "تقدیس سلاح" نمیکرده است. او و سازمانش "چریکهای فدائی خلق ایران" در بستر شرایط عینی جامعه ایران علیه سلطه امپریالیسم و رژیم دست نشانده اش محمدرضاشاه برای قطع سلطه امپریالیسم و رسیدن به آزادی، دموکراسی، عدالت اجتماعی و سوسیالیسم مبارزه میکرده است.

درست به همین دلیل و بخاطر آنکه تئوری و تحلیل درخشان چریکهای فدائی خلق منطبق بر واقعیات جامعه بود و تاریخ جامعه ما را به پیش برد، آنها هنوز زنده هستند، و به همطن دلیل هم نسل جوان امروز در پی تشکل یابی خود با توجه و گرایش به کسب تجربه از آن گذشته مبارزانی است.

این نکته بسیار مهمی است که مرتجعین حاکم را به وحشت انداخته و وادار به "تاریخ نویسی" های جعلی کرده است و طبق معمول نیروهای منحنط و سازشکاری نظیر اکثریت خائن و شبه اکثریتی های رنگارنگ را به کف زدن برای دیکتاتوری حاکم و تلاش برای تسهیل تحقق سیاستهای ضد انقلابی آن واداشته است. نگاهی به نوشته فرخ نگهدار معلوم الحال در رابطه این کتاب و بیانیه مشترک دو فلوهای اکثریتی و شبه اکثریتی مورد بحث تأییدی بر این امر می‌باشند.

\*تأکیدها از نویسنده این مقاله است.

همسایه

۰۸،۰۲،۲۰۰۹

## قوانین زن ستیز جمهوری اسلامی و دو شیوه برخورد به آن در جنبش زنان!

آنچه در زیر می آید متن سخنرانی رفیق سهیلا دهماسی در مراسم بزرگداشت ۸ مارس روز جهانی زن می باشد که توسط "اتحاد زنان آزادیخواه" در تاریخ ۷ مارس در لندن برگزار شد.

یا در قانون قبلی، زن اجازه درخواست طلاق نداشت. ولی در قانون حمایت از خانواده، در صورت اعتیاد مرد و یا بیماری های مسری و غیره، به زن اجازه درخواست طلاق داد میشد که البته الزماً پذیرفته نمی شد، یعنی زن باید دادگاه را مجاب میکرد که در درخواست طلاق محق است.

یکی دیگر از قوانین مربوط به خانواده، "تعدد زوجات" برای مردها است.

چون در دوران پهلوی هم قوانین خانواده براساس مبانی اسلام بود، مردها می توانستند ۴ زن و تعداد نامحدودی صیغه داشته باشند. این مسئله در اولین قانون حمایت از خانواده (سال ۱۳۴۶) حفظ شد و فقط شرط اجازه دادگاه به آن اضافه شد. مرد برای گرفتن این اجازه باید به دادگاه ثابت می کرد که تمکن مالی دارد و عدالت را میان زنهای خود اجرا خواهد کرد. در آن زمان هنوز برای تعدد زوجات، احتیاجی به اجازه زن اول نبود. اما در دومین قانون خانواده در حالی که اصل قانون قبلی حفظ شد، "اجازه زن اول" را به آن اضافه کردند. اما اجازه زن عقیم لازم نبود.

بنابراین، با این که حکومت های پهلوی پدر و پسر، حکومت های به اصطلاح سکولار بوده و مثل جمهوری اسلامی، مذهبی نبودند ولی نابرابری بین زن و مرد و انواع ظلم ها در حق زنان، در رژیم پهلوی هم بر اساس تعالیم اسلام اعمال می شد.

البته قانون حمایت از خانواده در زمان شاه هم در شرایطی تصویب شد که زنها با مسلط شدن سیستم سرمایه داری وابسته در ایران بعد از اصلاحات ارضی (سال ۱۳۴۱) خیلی بیشتر از گذشته وارد عرصه های اقتصادی- اجتماعی شده بودند.

در کشورهای غربی وقتی که از نظر تاریخی سرمایه داری کلاسیک رشد میکرد، به تدریج قوانین مترقی هم به نفع زنان بوجود آمد. اما سرمایه داری ای که تازه در ایران مسلط شده بود و سرمایه داری وابسته به امپریالیسم بود، شرایطی را برای زنها ایجاد کرد که با خصلت ارتجاعی سرمایه داری وابسته انطباق داشت. یعنی در شرایطی که زنان به بازار کار و فعالیت در عرصه های مختلف کشیده شده بودند، سران رژیم شاه به جای تصویب قوانینی که حداقل پاسخگوی این موقعیت زنها باشد، ضمن حفظ اساس ارتجاعی قانون قبلی که متعلق به دوران فئودالی و ماقبل سرمایه داری بود، فقط تغییراتی جزئی در آن دادند و اسم پرمطراق "قانون حمایت از خانواده" را هم روی آن گذاشتند.

با سلام، و با سپاس از حضورتان در این جلسه، از طرف خودم و اتحاد زنان آزادیخواه، روز جهانی زن را به شما تبریک می گویم. امروز می خواهیم در این فرصتی که روز جهانی زن بوجود آورده، در مورد یکی از جدیدترین اقدامات جمهوری اسلامی علیه زنان ایران صحبت کنیم و در رابطه با دو نوع برخورد متفاوتی که در جنبش زنان به رژیم و اقدامات زن ستیزش میشود، نگاه کنیم و ببینیم که کدام یک از این دو برخورد میتواند به روشن شدن حقایق کمک کرده و در خدمت رشد این جنبش قرار بگیرد، و کدام نمیتواند.

اقدام جدید رژیم علیه زنان، ارائه لایحه "قانون حمایت از خانواده" است. که اتفاقاً بر ضد خانواده و کماکان برعلیه زنان تنظیم شده است. و درواقع، ضدیت با زن و تقویت مردسالاری در این لایحه آنقدر آشکار است که در مورد آن سرو صداهای زیادی از طرف رسانه های مختلف هم برپا شده است.

در سوم تیر ماه سال ۱۳۸۶، دولت لایحه قانون حمایت از خانواده را به تصویب هیئت وزیران رساند. و در ۹ مرداد همان سال برای بررسی به مجلس هفتم فرستاد. در ماده ۲۳ این قانون با وقاحت تمام کوشش شده که مردها (البته مردهای ثروتمند) از نظر قانونی دستشان برای داشتن چندین زن، تا آنجا باز باشد که به قول معروف برای "تجدید فراش" نیازی به اجازه زن اولشان نداشته باشند.

"قانون حمایت از خانواده" اولین بار در سال ۴۶ در ارتباط با مسایل خانواده از قبیل ازدواج، طلاق، تعدد زوجات و مسائلی از این قبیل بوجود آمد و در بهمن ماه سال ۵۲ هم تغییراتی در آن داده شد که از سال ۵۴ به اجرا گذاشته شد. این قانون، خود متکی به قانون کهنه ای بود که در سال ۱۳۱۴ (زمان رضا خان میرینج) بر اساس دین اسلام تنظیم شده بود. با تصویب قانون حمایت از خانواده، هر چند که اساس ارتجاعی قانون ۱۳۱۴ دست نخورده باقی ماند، ولی کمی تغییرات هم در آن داده شد که هر چند جزئی بودند، ولی به هرحال مثبت بودند.

به عنوان مثال، بر مبنای قانون قبلی «مرد میتواند هر وقت خواست زن خود را طلاق دهد» ولی در قانون حمایت خانواده در حالی که دست مرد همچنان، برای طلاق باز نگه داشته شد، گفته شد که این کار باید با اجازه دادگاه انجام بشود.



سرکوب و اختناقی که در جامعه وجود دارد، در حال حاضر نه تشکلی دارند و نه تریبونی برای ابراز نظرات خودشان. و در نتیجه صدای آنان (و خواسته‌ها و نظراتشان) به سختی در جانی منعکس و شنیده می‌شود. اما برعکس زنان رفرمیست، علاوه بر اینکه رسانه‌های وسیع در خارج از کشور دائماً به نفع نظرات آنان تبلیغ می‌کنند، در ایران هم تا حد زیادی از امکان تشکل و ابراز نظرات خود برخوردار هستند. هرچند که رژیم مرتجع جمهوری اسلامی حتی وجود این زنان را هم (که نتیجه اعمالشان در واقع در جهت طولانی‌تر کردن عمر این رژیم است) تحمل نمی‌کند و ما گاه‌با‌گاه با دستگیری و زندانی شدن آنها نیز مواجهیم.

یک نکته قابل توجه این است که زنان رفرمیست (و در رأس آنها تشکل کمپین یک میلیون امضاء) که تصور می‌کنند که جنبش زنان را در انحصار خود دارند، زنانی را که مثل اصلاح طلبها فکر نمی‌کنند، بی توجه به مسایل واقعی زنان در ایران، خشونت طلب معرفی می‌کنند. درحالیکه، کسانی که مخالف افکار و شیوه‌های اصلاح طلبی هستند، در واقع صدای اکثریت زنان تحت ستم ایران را فریاد می‌زنند. به واقع اکثریت زنان ایران نسبت به قوانین زن ستیز رژیم (که اثرات آن را بطور روزمره با پوست و گوشت خود لمس می‌کنند) نه تنها بی توجه و بی اعتناء نیستند، بلکه شدیداً بر علیه آن قوانین هستند.

اما بحث بر سر این است که قوانین ارتجاعی رژیم با تار و پود این رژیم در هم آمیخته است. و آن قوانین آنقدر ارتجاعی است که نمی‌توان یکی را بدون دیگری به زباله دان تاریخ فرستاد. و هرگز نمی‌توان، و نباید انتظار داشت که با وجود این رژیم، آن قوانین کنار گذاشته شود. و یا اینکه با حفظ جمهوری اسلامی، چنان اصلاحاتی در قوانین صورت بگیرد که به اجحافات و ظلم‌هایی که امروز به زنان ایران اعمال می‌شود پایان داده شود.

از طرف دیگر، رژیم جمهوری اسلامی رژیم خودکامه‌ای است که حتی قوانین شدیداً ارتجاعی خودش هم را رعایت نمی‌کند و هر وقت سران رژیم و ولی فقیه اش اراده کنند، به راحتی میتوانند قوانین خود ساخته‌اشان را هم زیر پا بگذارند و هر چه را که به سود رژیمشان می‌بینند، عملی کنند. مردم ایران فراموش نکرده

این مسئله نشان می‌دهد که ستم بر زن به نفع سیستم سرمایه‌داری حاکم بر ایران بود و رژیم شاه هم درست به خاطر حفظ این سیستم بود که هیچوقت نخواست مبنای اسلامی این قانون را بالکل تغییر بدهد.

بعد از سقوط رژیم شاه، و شکست انقلاب سال ۵۷، هنوز ۲ هفته از خیزدن سران رژیم کنونی به قدرت نگذشته بود که از طرف دفتر خمینی اعلام شد که «قانون حمایت از خانواده به دلیل اینکه خلاف اسلام است، ملغی اعلام می‌شود». (کیهان، ۷ اسفند ۵۷)

البته این قانون عملاً کنار گذاشته نشد، ولی با ایجاد تغییراتی و اضافه کردن قوانین مجازات اسلامی (مثل سنگسار) اجرا میشد. و از دو سال پیش هم سران جمهوری اسلامی تلاش کردند که در قالب لایحه جدید، تغییراتی را در قانون خانواده بدهند. با توجه به اینکه چنین قوانینی بطور مستقیم به زندگی روزمره و سرنوشت میلیون‌ها زن ایرانی مربوط می‌شود، باید دید که اساساً در جنبش زنان، چطور باید با قوانین ارتجاعی رژیم علیه زنان، برخورد کرد؟ و باید دید که در حال حاضر چه نوع برخوردهایی با این موضوع صورت می‌گیرد؟

اگر به صحنه اجتماعی ایران رجوع کنیم و مردم، و مشخصاً زنان را در نظر بگیریم، می‌بینیم که کلاً دو نوع برخورد به رژیم جمهوری اسلامی و قوانین ارتجاعی آن وجود دارد.

برخورد اول متعلق به زنانی است که به خاطر وجود جمهوری اسلامی (که در طی ۲۰ سال اخیر به حفظ و حراست از سیستم سرمایه‌داری وابسته مشغول است) ثروت‌ها اندوخته و به جایگاه‌های رفیع اجتماعی رسیده‌اند. شکی نیست که این زنان هرگز برخورد قاطع و انقلابی (نه به خود رژیم جمهوری اسلامی و نه به قوانین زن ستیز آن) نخواهند داشت. خواست‌ها و حرف دل این دسته از زنان ایران را امروز جریان‌های رفرمیستی می‌زنند که مبارزه آنها با رژیم جمهوری اسلامی برای از بین بردن آن نیست، بلکه در حین حفظ این رژیم می‌خواهند به خیال خودشان اصلاحاتی را به آن تحمیل کنند. برجسته‌ترین این زنان رفرمیست در داخل ایران جریان "کمپین یک میلیون امضاء" است.

و اما اکثریت زنان ایران برخورد دیگری به این قوانین و خود رژیم جمهوری اسلامی دارند. این اکثریت، از زنان کارگر و یا متعلق به خانواده‌های کارگری و زحمتکش گرفته تا زنان طبقات متوسط چون معلمان و کارمندان جزء و غیره، تشکلی شده است. این زنان با توجه به تجربیات زندگی دردآور روزمره خودشان و ظلم و ستم و سرکوبی‌های وحشیانه‌ای که از رژیم دیده‌اند، به این آگاهی رسیده‌اند که جز سرنوشتی جمهوری اسلامی هیچ راه حل دیگری برای از بین بردن قوانین و حرکت‌های ارتجاعی رژیم وجود ندارد. اما واقعیت این است که زنان کارگر و زحمتکش به خاطر



نمی کند و "به دنبال تغییر، بدون تغییر حکومت" است و معتقد است که "باید گام به گام حرکت کرد" و "تغییر ناگهانی راه حل ایران نیست".

البته معنی گام به گام حرکت کردن یعنی همان حرکت برای اصلاح قوانین زن ستیز جمهوری اسلامی که واقعاً با هیچ گامی (حتی اگر خیلی هم بلند باشد) امکان پذیر نیست. وقتی زنان کمپین از تغییر، بدون تغییر حکومت دم می زنند، چه خودشان آگاه باشند و چه نباشند، دست به فریبکاری بزرگی می زنند و سعی می کنند توده های وسیع رنج دیده ایران را از فکر سرنگونی رژیم مرتجع و جنایتکار جمهوری اسلامی باز دارند. و این، اصلی ترین اختلافی است که زنان اصلاح طلب و همه کسانی که تغییر یا لغو قوانین در جمهوری اسلامی را اساس فعالیت های خودشان در جنبش قرار داده اند، با اکثریت زنان ایران دارند.

به هر حال اگر به واقعیت زندگی بسیار دشوار و مصیبت بار اکثریت زنان جامعه نگاه کنیم، می بینیم که مردم ما و اکثریت زنان تحت ستم ایران به خاطر خشونت طلبی نیست که خواهان سرنگونی این رژیم سراپا ننگ و جنایت و خواهان تغییر اساسی در شرایط اقتصادی-اجتماعی حاکم بر کشور هستند.

ما امروز در ایران، حدود یک میلیون و چهارصد هزار نفر زنان سرپرست خانوار داریم که بیش از ۷۱ درصد آنها شغل رسمی و دائمی ندارند و بقیه هم در مشاغل نیمه وقت و کم درآمد کار می کنند. بیش از ۸۵ درصد این خانواده ها در محیط های مسکونی بسیار نامناسب برای زندگی انسان، اجاره نشین هستند.

آمارهای دولتی ۱۲ درصد زنان جامعه را جزو نیروهای فعال کشور ذکر کرده اند. اما این آمار دقیق نیست. چون اقتصاد مبتنی بر دلالتی، زنان را به کارهای غیررسمی (منجمله کارهایی از قبیل شابلون زنی، دکمه زنی، بسته بندی قند و سبزی و حیوانات و غیره که در خانه ها انجام می شوند، و یا خدمتکاری و فروشندگی و کارهای نیمه وقت و غیره) کشانده است. در این زمینه برای اینکه یک نمونه ذکر بشود می توان به وضع زنان دکمه

اند که بنیانگذار این رژیم، یعنی خمینی در همان آغاز وقتی که جای پای خود را محکم دید با وقاحتی باور نکردنی اعلام کرد که اگر ۲۵ میلیون مردم ایران بگویند نه من می گویم آری. این دیکتاتوری آشکار را مردم هرروزه در طی عمر رژیم تجربه می کنند. در ۳۰ سال گذشته، این رژیم ۳۰ انتخابات دروغین داشته که طی هر یک از آنها، به مردم وعده های بهبود زندگی آنها را داده. اما هر بار، در عمل چه پیش آمد؟ این رژیم اگر واقعاً اصلاح پذیر بود، اگر با مبارزه برای تغییر و یا لغو قوانین زن ستیز می شد به اصلاح آن پرداخت، نمی بایست با اینهمه اعتراضات و مبارزات حداقل بهبودی نسبی در وضعیت زنان داده می شد؟ در حالی که می دانیم چنین نیست و هر روز که می گذرد جمهوری اسلامی زنجیرهای بیشتری به دست وپای زنان می بندد و یا زنجیرهای قبلی را محکم تر می کند.

ما حتی با برجسته ترین نمونه در دوران جمهوری اسلامی که ادعای اصلاح طلبی داشت، یعنی دولت خاتمی روبرو بودیم. آیا ۸ سال تجربه ریاست جمهوری خاتمی که اتفاقاً یکی از شعارهایش بهتر کردن شرایط زندگی زنان بود کافی نیست که از آن درس گرفته شود که دیگر زنان اصلاح طلب نگویند که میشود بدون سرنگونی این رژیم هم قوانین تبعیض آمیز آن را از بین برد؟

هرگز نباید فراموش کنیم که جامعه ما تحت سلطه امپریالیسم قرار دارد، و سرمایه داری حاکم بر آن از نوع سرمایه داری قرن ۱۸ و ۱۹ نیست که به هر حال ظرفیت پذیرش رفرمهایی را به نفع مردم داشت. در ایران، رفرم و اصلاحات، چیزی جز فریب نیست. کافی است به قوانینی که در دوره خاتمی تصویب شد نگاه کنیم. در دوره خاتمی که قرار بود با رفرم و اصلاحات، بهبودی در زندگی مردم (و مشخصاً زنان) بوجود بیاید، قوانینی تصویب شد که بیشترین ضربات آن متوجه زنان کارگر و زحمتکش بود.

هرگز نباید فراموش کنیم که ما با رژیمی سرو کار داریم که از ابتدای به قدرت رسیدنش، در ضدیت با مردم مبارزی که یکی از اصلی ترین شعار هایشان برقراری آزادی های دموکراتیک بود، مقررات ارتجاعی قرون گذشته را به مردم ما تحمیل کرد.

موضوع دیگر این است که زنان اصلاح طلب و طرفداران رنگارنگشان، کسانی را که مدافع خواست واقعی زنان زحمتکش و تحت ستم هستند و تلاش می کنند که فریاد در گلو خفه شده آنها را پژواک بدهند، خشونت طلب می دانند.

به عنوان مثال، اخیراً روزنامه "ایندیپندنت" (یکی از رسانه های همین کشور، یعنی انگلیس) نظر اعضای کمپین یک میلیون امضاء را اینطور منعکس کرد که این گروه انگیزه های سیاسی دنبال



که اخیراً در این زمینه اتفاق افتاده اشاره می‌کنم و آن اخراج ۳۵ نفر از پرستاران زن بیمارستان هزار تخته‌خوابی تهران (بیمارستان خمینی) به بهانه واهی عدم رعایت حجاب است. در متن اخراجیه آنها نوشته شده: اخراج به خاطر عدم رعایت حجاب و عدم اعتقاد به میانی جمهوری اسلامی.

یعنی در اینجا تأکید شده است که رعایت حجاب از میانی رژیم بوده و برای آن اصل شمرده می‌شود. حال باید به این موضوع توجه کرد که اتفاقاً زنان رفرمیست کمپین یک میلیون امضاء هم درست با در نظر گرفتن اصلیت موضوع حجاب برای رژیم جمهوری اسلامی، از خواست "آزادی پوشش" چشم پوشیده و اعتراض به حجاب را از دستور کار خود خارج کرده‌اند.

مسئلاً بررسی همه جوانب مختلف شرایط زندگی زنان در ایران و نشان دادن همه ابعاد اقتصادی، فرهنگی، حقوقی و سیاسی ظلمهایی که به زنان می‌شود، در این فرصت کمی که ما داریم عملی نیست. ولی با تکیه بر همین اندک مسائلی که در اینجا مطرح شد، بیائید واقعاً منصفانه قضاوت کنیم، آیا با حفظ حاکمیت جمهوری اسلامی واقعیت‌های دردناک زندگی میلیون‌ها تن از زنان جامعه ایران درمان‌پذیر است؟ آیا واقعاً با گام‌های به اصطلاح تدریجی که گویا یک روزی زنان اصلاح طلب موفق به برداشتن آن خواهند شد، می‌شود شرایط اقتصادی و اجتماعی میلیون‌ها زن تحت ستم ایران را تغییر داد؟

واقعاً بجز مبارزه برای سرنگونی رژیم مرتجع و زن ستیز جمهوری اسلامی، و همراه با آن، دگرگونی کامل نظام سرمایه داری ای که این رژیم حافظ و نگهدارنده آن است، چه راه حل دیگری برای رهایی از چنین واقعیت‌های دردناکی وجود دارد؟

در روزنامه "ایندپندنت" (که به آن اشاره شد) این موضوع از طرف خبرنگار با شگفتی مطرح شده که "که چرا باید برخی روحانیون و سیاستمداران متعصب ایران تا این اندازه تمایل داشته باشند زنانی را که حتی نظام اسلامی حکومت را به چالش نمی‌کشند

دور در محله امامزاده یحیی اشاره کرد. شدت استعمار این زنان را می‌توان در انگشت‌های سوزن خورده آنان که برای دوختن یک دکمه مزد بسیار ناچیزی دریافت می‌کنند، دید.

اغلب زنان کارگر در مشاغلی مشغول به کار هستند که از حوزه تأمین اجتماعی خارج بوده و به اصطلاح جزو آمارهای اشتغال پنهان محسوب می‌شوند. اتفاقاً ضربه اصلی یکی از قوانینی که در دوره خاتمی به اصطلاح اصلاح طلب بر علیه طبقه کارگر ایران تنظیم شد و کارگاه‌های کمتر از ۵ کارگر را در واحد‌های تولیدی از شمول قانون کار خارج کرد، بیشتر از همه متوجه زنان کارگر شد. و اغلب آنها بودند که از اندک حمایت‌های قانونی قانون کار هم محروم شدند.

درواقع کارگران زن محرومترین کارگران ایران را تشکیل می‌دهند. یکی از بارزترین نشانه‌های این امر آنست که در جامعه ای که زن نصف مرد شمرده شده و موجودی درجه دوم به حساب می‌آید، صاحبان سرمایه به زنان کارگر دستمزدی به مراتب کمتر از مردها پرداخت می‌کنند. هرچقدر هم که کارگران زن در کار خود کوشا باشند و با جدیت کار کنند تغییری در این امر داده نمی‌شود.

علاوه بر این، در محیط کار شرایط بسیار نامساعدی برای زنان وجود دارد. به عنوان مثال کارگران زن در معرض برخوردهای غیرشرافتمندانه و سوء استفاده جنسی از طرف کارفرما و مدیران هستند. بنابراین عجیب نیست که این سرکوبها و فشارهای عصبی که در جامعه مردسالار تحت حمایت رژیم به زنان کارگر وارد می‌شود، باعث شده که بسیاری از کارگران زن گرفتار بیماری‌های عصبی و روحی شوند و تعداد خودکشی در میان آنها افزایش پیدا کرده است.

وضعیت زنان در حوزه‌های دیگر نیز بسیار دشوار و دردناک است. به عنوان مثال، طبق آمار رسمی دولت تعداد دختران فراری به بیش از ۳۰۰ هزار نفر رسیده و سن فحشا از ۱۷ سالگی به ۱۳ سالگی تنزل پیدا کرده است. حتی زنان تحصیلکرده و دانشجو هم اغلب از آینده خود مطمئن نیستند. هرچند که در سی سال گذشته تعداد زنان تحصیلکرده و شاغل و دختران دانشجو که دنبال کسب موقعیت اقتصادی و اجتماعی هستند، خیلی بیشتر از قبل شده، اما جمهوری اسلامی چنان مکانیزم‌های بازدارنده‌ای بر علیه زنان بکار گرفته و آنقدر امکان دستیابی به موقعیت‌های اقتصادی-اجتماعی بهتر را از این فشر از زنان گرفته، که اثرات روانی و اجتماعی زیادی را در جامعه بوجود آورده است.

یک نمونه بارز دیگر از فشارهایی که زنان بطور کلی (و زنان زحمتکش و کارگر به طور خاص) به خاطر سلطه رژیم مذهبی جمهوری اسلامی متحمل می‌شوند، مربوط به تحمیل حجاب به آنهاست. این موضوع و اثرات ناگوار آن آنقدر آشکار است که دیگر لازم نیست در اینجا در مورد آن زیاد صحبت کنیم. فقط به موردی



نمایی از "تابوت" برای زنان مبارز در زندانهای دهه ۶۰ جمهوری اسلامی!

پردازد کار او باید کم ارزش تر از مرد به حساب آید. بنابراین، میزان مزد او با حد ارزش اجتماعی وی سنجیده می شود. اگر ارزش اجتماعی زن پایین تر از مرد است، بنابر این، "طبیعی" است که مزد کار وی نیز پایین تر از مرد تعیین شود"

نیاید به هیچوجه فراموش کنیم که با ایجاد امکان استنثار هر چه بیشتر زنان توسط سرمایه داران، و پرداخت مزد کمتر به آنان، میزان دستمزد در جامعه بطور کلی پائین می آید. یعنی این امر باعث استنثار هرچه بیشتر مردان کارگر هم می شود. در هر حال این یکی از دلایل اصرار جمهوری اسلامی بر فرهنگ مردسالاری در جامعه ما است.

دلیل دیگر آن است که در شرایط بحران اقتصادی ای که امروز سیستم سرمایه داری در سطح جهان و در ایران، با آن روبرو است، بسیاری از کارخانه ها بسته شده اند و سطح تولید خیلی پائین آمده است. یکی از اثرات این امر بیکار شدن های وسیع است. در چنین شرایطی، حفظ فرهنگ زن ستیزانه، و اصرار بر وجود قوانین نابرابر، و تأکید بر این که گویا جایگاه زنان در خانه است، این سود را برای نظام سرمایه داری دارد که چون سرمایه داران به نیروی کار کمتری نیاز دارند، رژیم مدافع آنان بیکار سازی زنان را امری طبیعی جلوه داده است. و اینطور جلوه می دهد که گویا به خاطر اعتقادات مذهبی سران رژیم است که موانع بیشمار سر راه اشتغال زنان بوجود آورده اند. به این ترتیب چون سرمایه داری بحران زده در شرایط کنونی کمتر به نیروی کار زنان نیاز دارد، این رژیم با سلطه فرهنگ مردسالاری راحت تر می تواند سدی در مقابل حضور زنان در حوزه های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بوجود آورد. و کنار زدن زنان از امور اقتصادی- اجتماعی را نه با دلایل اصلی این امر، بلکه با دلایل غیر واقعی توجیه نماید. چونکه با آن دلایل غیر واقعی (که معمولاً مذهبی بودن این رژیم عنوان می شود) و با تلقین آنها به جامعه به هر حال می توانند مقصر و مسبب اصلی وضع ناهنجار موجود را (که همانا سیستم سرمایه داری وابسته در ایران است) از آماج خشم توده ها در امان نگاه دارند.

و تنها تقاضای توازن در قوانین زن و مرد را مطرح می کنند، ساکت نگه دارند."

صرفنظر از این که موضوع بر سر این یا آن روحانی و سیاستمدار متعصب نیست بلکه کلیت رژیم جمهوری اسلامی مطرح است که حتی وجود چنین زنان رفرمیستی را هم به سختی تحمل می کند، این سوال واقعی مطرح است که چرا رژیم جمهوری اسلامی شدیداً بر اجرای قوانین ارتجاعی دوران عهد عتیق بر علیه زنان مصر بوده و با همه قوا بر حاکمیت مرد سالاری و امورات تبعی آن مثل باز گذاشتن دست مرد برای طلاق و یا تعدد زوجات و غیره، تأکید میکند و بر رواج آن در جامعه اصرار دارد؟

شاید بعضی ها بگویند که این به خاطر اعتقادات اسلامی سردمداران این رژیم است. اما باید یادمان باشد که این قوانین مردسالار در رژیم شاه هم وجود داشت. و تجربه ۲۰ ساله اخیر هم در موارد متعدد نشان داده که هر جا که منافع رژیم با فلان اعتقاد اسلامی اش در تضاد قرار گرفته، لحظه ای هم در زیر پا گذاشتن اعتقاد ادعائی اش به نفع منافع مادی اش تردید نکرده است.

واقعیت این است که حفظ و رواج فرهنگ و قوانین مرد سالار توسط رژیم های مرتجعی مثل شاه و جمهوری اسلامی، به خاطر حمایت و حفاظت این رژیمها از سرمایه دارها است. در واقع هیچ دلیلی واضح تر و واقعی تر از این برای توضیح اعمال زن ستیزانه رژیم جمهوری اسلامی، به مثابه نماینده و حافظ منافع سرمایه داران در ایران وجود ندارد. بخصوص امروز در شرایط بحران اقتصادی که سرپای سیستم سرمایه داری را فرا گرفته، جمهوری اسلامی با فرودست خواندن زنان و تحمیل قوانین ارتجاعی زن ستیز بر جامعه، در حقیقت به تضمین سود و منافع طبقاتی سرمایه داران مشغول است.

در اینجا از جزوه ای تحت عنوان رواج فرهنگ زن ستیزانه ، در خدمت استنثار هرچه بیشتر کارگران(از رفیق اشرف دهقانی) که به این موضوع پرداخته شده، یک نقل قول می آورم که می تواند این موضوع را خیلی بهتر روشن کند.

در آن جزوه آمده که:

"اگر بنا به فرهنگی که رژیم آن را به فرهنگ مسلط در جامعه تبدیل ساخته، زن هنوز یک انسان کامل همانند مرد نیست، کم عقل تر، احساسی تر (سطحی نگر)، عقب مانده تر، ضعیف تر و دارای قابلیت کمتر و غیره است. اگر دنیای او با کارهای زنانه ای (!!)) که بر دوش اوست "دنیای کوچک تری است" پس هنگامی هم که در دنیای مردانه (!!)) قرار گرفته و برای کسب درآمدی به اشتغال می





از زن ستیزی رژیم حاکم ناراحت و حتی از آن متنفر باشند، منافع طبقاتی شان آنها را وادار میکند که خود را نسبت به امکان اصلاحات متوهم نگاه دارند. و به قول خود، رودخانه ای باشند که قرار است فقط حرکت کند.

اما اکثریت زنان در ایران را کسانی تشکیل می دهند که ستم های اقتصادی و اجتماعی متعددی زندگیشان را احاطه کرده است، ستم هایی که اساساً فقط با نابودی سیستم سرمایه داری حاکم و سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، و برقراری جامعه ای کاملاً دموکراتیک و آزاد، رفع میشود. یعنی منافع طبقاتی زنان زحمتکش، برخلاف منافع زنان مرفه و اصلاح طلب، نه با حفظ نظام و حاکمیت کنونی بلکه در گرو نابودی آن است. به همین خاطر این دسته از زنان پیشرو، مترقی و انقلابی جامعه ما، رودخانه ای هستند که رسیدن به دریا، افق جریان سیال و مبارزه عادلانه و برحق آنان است.

برای رسیدن به دریای آزادی، موفق و پیروز باشید.

سهیلا دهماسی، ۷ مارس ۲۰۰۹

این بحث را جمع بندی کنم: در جنبش زنان دو نوع برخورد به قوانین زن ستیز رژیم جمهوری اسلامی و به خود این رژیم مرتجع، صورت می گیرد.

یکی، برخورد کسانی است که با همه ابراز مخالفت هایشان با رژیم و قوانین آن، خواستار سرنگونی رژیم نیستند و صرفاً می خواهند قوانین آن را به شکلی تغییر و تعدیل کنند.

جالب است که اخیراً گروه کمپین یک میلیون امضاء در روزنامه ایندپندنت حرکت خود را به رودخانه تشبیه کرده و دلش را به این خوش کرده که بگوید: " ما مانند یک رودخانه در حرکتیم، و می دانید که رودخانه را نمی توان متوقف کرد." اما دیگر نمی گویند که این رودخانه هیچوقت قرار نیست به دریا و به جایی برسد.

برخورد دیگر در جنبش زنان، برخورد کسانی است که مبارزه بر علیه قوانین زن ستیز جمهوری اسلامی را با مبارزه برای رهایی زنان از قید ستم های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و فرهنگی موجود، در هم تنیده می بینند. و معتقدند که راستای حرکت، چه در مبارزه برای از بین بردن قوانین زن ستیز و چه درحوزه های دیگر، باید سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی باشد. چونکه بدون سرنگونی این رژیم، بهبودی واقعی در زندگی زنان، در هیچ زمینه و حوزه ای امکان پذیر نیست.

علت وجود این دو برخورد متفاوت این است که مجموعاً زنان جامعه در دو شرایط کاملاً متضاد زندگی می کنند. یکی زنان رفرمیست هستند که در شرایطی قرار دارند که منافع اصلی اشان در گرو حفظ سیستم سرمایه داری موجود است، و لاجرم در گرو حفظ رژیم جمهوری اسلامی (که نماینده فعلی این سیستم است). به همین خاطر، این دسته از زنان هر چقدر هم

### ادعای "گوبلز"ی سلطنت طلبان... از صفحه ۱۹

این دروغهای شاخدار مینی بر "زنده" بودن کلسرخی و دریافت مستمری از فرح دیبا دستان خود را از این جنایت بشویند و با این فریبکاری آشکار کمونیستها را دروغگو معرفی کنند.

تلاشهای عوامفریبانه فوق از سوی سلطنت طلبان از سوی دیگر کاملاً در انطباق با کمپینی است که دستگاه اطلاعاتی جمهوری اسلامی بویژه در سالهای اخیر با هدف مشخص کمونیست و فدایی ستیزی براه انداخته است. همه می دانند که اخیراً دستگاه های اطلاعاتی جمهوری اسلامی با انتشار کتابی بنام "چریکهای فدایی خلق از نخستین کنشها تا انقلاب سال ۵۷"، کتابی که به حق باید به آن نام "کتاب دشمن" را داد، کوشیده اند تا با انتشار مشتکی دروغ و یک تاریخ سازی جعلی، چریکهای فدایی خلق ایران، را سازمانی "گانگستری" و رشیدترین فرزندان چریک فدایی خلق را مشتکی انسان دروغگو، ترسو، فریبکار و مافیایی و .. معرفی کند تا به این ترتیب گرایش فزاینده نسل جوان مبارز امروز به چریکهای فدایی خلق و به راه و آرمانهای بر حق آن را متوقف نموده. آنها را نسبت به انقلاب و سازمانهای انقلابی بدبین کرده و اصولاً از جذب شدن آنها به جریان مبارزه و کار جمعی و تشکیلاتی باز دارد. و اصولاً وجهه و نام کمونیستها در ایران را از نظر خویش تخریب کند.

در چنین فضایی ست که سلطنت طلبان ساقط شده از قدرت نیز می کوشند با استفاده از فضایی که دستگاه های اطلاعاتی جمهوری اسلامی با کمک طیفی از مرتجعین و خائنان به مردم ایجاد کرده اند در این کمپین ضد انقلابی نقش ایفا کرده و مذبوحانه از جنایات رژیم ضد خلقی شاه در ذهن مردم و بویژه جوانان بکاهند. اما خارج از این تلاشهای ضد انقلابی و دروغپردازیهای سلطنت طلبان باید گفت که این نه جسم کلسرخی مبارز بلکه یاد استقامت اوست که همیشه و همواره در ذهن کارگران و زحمتکشان "زنده" مانده و خواهد ماند و داستان پایداری این فرزند رشید خلق سینه به سینه به نسلهای بعدی منتقل خواهد شد. این دلیل اصلی هراس و وحشت مرتجعین غالب و مغلوب و دروغپردازیهای آنان بر علیه تمامی مبارزین محبوب توده

فریدون محمدی مارچ ۲۰۰۹

های تحت ستم ماست.

## مصاحبه پیام فدایی با یکی از دانشجویان شبانی در زمان قیام بهمن ۵۷ در تهران



### خاطراتی از قیام پرشکوه توده ها در بهمن ۵۷: چگونه همافران به توده های قیام کننده پیوستند!

تا جایی که من شاهد بودم یا خود پرسنل و سربازان قبل از هجوم مردم خود را کنار کشیده بودند و مردم نیز تفنگ و مهمات و و گلاسه خود و... را برداشته و به خیابانها و مراکز دیگر سرازیر میشدند(اینکه تا چه اندازه آشنایی به اسلحه ای که بر میداشتند، داشتند و می توانستند از آن استفاده کنند امر دیگری است). اما مواردی هم بود که پرسنل داخل پادگانها و مراکز شهربانی و مراکزی که عوامل امنیتی یا ساواکی حضور داشتند مقاومت می کردند. این نقاط اکثراً بدست نیروهای رزمنده انقلابی، همانطور که همه مردم واقف و شاهد زنده آن دوران هستند یعنی جریکهای فدائی و مجاهدین خلق و هواداران یعنی آن نیروی رزمنده ای که قدرت استفاده از اسلحه را داشت، تسخیر می شد. باز باید تاکید کنم که در آن موقعیت هواداران خمینی یا شعار ( آقا هنوز اعلام جهاد نکرده اند ) سعی در جلوگیری از تخلیه پادگانها و افتادن سلاح به دست توده های قیام کننده را داشتند....

شکلی که ستوان داشته و مقایسه آن با ادا و اطوار و دستورهای نظامی به جمع در پادگان، باعث تفریح و خنده بیشتر گشته بود.

اما در ۲۱ و ۲۲ بهمن، پس از مسلح شدن و گوشمالی گاردی ها که دمشان را لای پایشان گذاشته و فرار کردند، دیگه ما خومان نبودیم که بخواهیم کاری بکنیم یا نه، ما نیز در جریان حرکت مردم ذوب شده و به همانند جویباری در مسیر تخلیه پادگانها و مسلح شدن توده ها قرار گرفته وبه نزدیکترین پادگان که عشرت آباد بود حمله کردیم و چقدر دیدنی بود لحظاتی که مردم با قدرت انقلابیشان، پوزه اقلیت چپاول گر حاکم را به خاک مالیدند.

**سوال: آیا شما به طور مشخص اطلاع دارید که مردم چگونه در جریان حمله به پادگان ها اسلحه بدست آوردند؟**

**پاسخ:** تا جایی که من شاهد بودم یا خود پرسنل و سربازان قبل از هجوم مردم خود را کنار کشیده بودند و مردم نیز تفنگ و مهمات و و گلاسه خود و... را برداشته و به خیابانها و مراکز دیگر سرازیر میشدند(اینکه تا چه اندازه آشنایی به اسلحه ای که بر

**پاسخ:** تا ۱۹ بهمن ۵۷ نقش نیروی هوایی از نظر همسوئی با اعتراضات مردمی بیشتر جنبه غیر علنی داشت. تا انتشار همان عکس معروف که باعث حساسیت رژیم گشت و وضع را تغییر داد. تا آن موقع حتی تلاش هایی هم صورت گرفته بود که از نیروی آموزشی در شبهای حکومت نظامی استفاده جانبی بشود. بگذارید نمونه ای از این برنامه ها را برایتان تعریف کنم. یک روز بعد از شامگاه، بر عکس همیشه، سر و کله فرمانده گروهان (ستوان دوم خزاعی) پیدا شد و دستور داد تا تعدادی از دانشجویان قدیمی آماده شوند تا برای گشت زنی به بیرون پادگان بروند. بچه ها ضمن اینکه غرغر می کردند بلند شده بودند تا ناچاراً بروند. پس از بازگشت جویای جریان شدیم و تازه فهمیدیم چقدر به آنها خوش گذشته است. آنها برایمان تعریف کردند که وظیفه شان در آن شب فقط پاک کردن شعارهای ضد حکومتی نوشته شده بر در و دیوار بوده است. اما دانشجویها عملاً در تمام وقت در حال مزاح و شوخی بودند و دستورهای فرمانده هم کاری از پیش نبرده بود. به همین دلیل هم ستوان خزاعی خود آستین ها را بالا زده و شروع به پاک کردن شعارها نموده بود. همین حرکت با حال و

**سوال:** اجازه بدهید برگردیم به بحث اصلی شما داشتید از وجود و گسترش اعتراضات در مرکز آموزشها حرف می زدید آیا برای سرکوب همین اعتراضات و احتمال گسترش آن به بیرون بود که گارد شاهنشاهی به پرسنل نیروی هوایی حمله کرد؟

**پاسخ:** دقیقاً! چرا مثلاً گارد به ستاد ژاندارمری در ۲۴ اسفند و یا ستاد و پادگانهای نیروهای زمینی - دریایی و دیگر مراکز حمله نکرد؟ در صورتی که حمله گارد به مرکز آموزشها (با در نظر گرفتن این که حتی به پادگانهای دیگر نیروی هوایی آنچنان حمله ای نشد) در وهله آغازین شکل مهار کردن و جلوگیری از دامنه دار شدن اعتراضات داخل مرکز آموزشها بود که در ادامه به حمله گسترده و تیراندازی به سمت پرسنل داخل پادگان منجر گشت.

**سوال:** در ۲۱ و ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ که مردم برای سرنگونی رژیم سلطنت به قیام برخاستند آیا همافران صرفاً در محدوده پادگان خود باقی ماندند یا به مردم پیوسته و یا به پادگانهای دیگر حمله کردند؟

و آشنا ، کسانی مثل من هم که جایی ( در همان سالها که استخدام شدم خانواده ام برگشتند شهرستان) نداشتند یک مدت در خوابگاه ماندند. البته دانشجویانی که باقی مانده بودند چند تا اتاق را جمع و جور کردند و همانجا زندگی می کردند . ما چند تایی بودیم که روزهای اول با مردم عادی که برای حفاظت از دست آورد های قیام پست های ایست و بازرسی به وجود آورده بودند همکاری می کردیم و شبها با آنها نگرهبانی می دادیم. مردم چون می دانستند از بچه های نیروی هوایی هستیم ، هم هوای ما را داشتند و هم خیلی محبت می کردند ، من هیچوقت آن صفا ، صداقت و بی ریایی مردم اطراف پادگان را فراموش نکرده و نخواهم کرد.

در آن دوره که هرج و مرج بر پادگان حاکم بود و دیکتاتوری و اعمال کنترل بر نیروهای نظامی شکاف برداشته بود باید بگویم که یکی از بهترین دوران برای ما بویژه خودم بود . این وضع به من امکان داد که با مردم و نیروهای سیاسی که حال علنی گشته و مراکز دایر کرده بودند ، بیشتر آشنا شوم. روزها در جلو دانشگاه تهران و دیگر دانشگاه ها و هر کجایی که تجمعی بود و نشریاتی پخش میشد بودم و شبها برای خواب به پادگان مراجعه می کردم.

پس از مدتی بر اساس دستورالعملی که صادر شد بقیه پرسنل نیز به پادگانها برگشته و دوران جدیدی را آغاز کردیم . دورانی که از اولین لحظه آن یاس و ناامیدی از آینده ای مبهم تمامی دانشجویان را در بر گرفت. چرا که رژیم ضد انقلابی سوار شده بر قیام توده ها (یعنی جمهوری اسلامی) وظیفه رژیم قبلی در سرکوب انقلاب و حفاظت از نظام ضد خلقی را بر عهده گرفته و بدون فوت وقت در این جهت حرکت نمود.

**سوال: با استقرار رژیم جدید رفتار حاکمان تازه به قدرت رسیده با شما چگونه بود؟**

سعی در آرام کردن اوضاع نمودند. حتی روز بعد با آمدن پرسنل کادر شامل افسران و همافران و درجه داران ، راهپیمایی در اعتراض به حضور گارد مقابل درب ورودی، در محوطه داخل مرکز انجام شد. ولی تا اینجا هنوز نه درگیری شده بود و نه از اسلحه صحبتی به میان آمده بود. شب بیستم بود که به هر حال گارد به سمت داخل پادگان دست به تیراندازی زده بود و باعث زخمی شدن یکی از هنرجوها شد. امری که عاملی میشود در اوج گیری حرکت اعتراضی هنرجوها و حرکت به سمت دانشکده. قبلاً نیز بیرون آمدن خودمان از خوابگاه را توضیح داده ام. از طرف دیگر بچه های هنر آموز دختر و پسر هم که آسایشگاهشان نزدیک دانشکده بود بیرون ریخته بودند، پس از مشورت های خود به خودی و آبی ( البته با توجه به هیجان و خشم از اینکه یکی از ما توسط گاردیها زخمی شده ) به سمت اسلحه خانه حرکت کردیم . بنابراین قبل از اینکه فرمانده هان و سران پادگان وحتى خود پرسنل کادر که همافران را نیز شامل می گردد در آن لحظه در آنجا حضور داشته باشند که بخواهند ما را مسلح بکنند ما به اسلحه خانه یورش بردیم. در ضمن باورها و تفکر آنها با توجه به موقعیت و رده شان در آن سیستم بر خلاف آنچه بود که ما انجام داده بودیم. ناگفته نماند که هدف کم بها ویا بی ارزش کردن نقش همافران و یا پرسنل کادر دیگر نیست . فقط توضیح و واقعیتی بود که ضرورت پاسخ به سنوآل شما ایجاب می کرد .

**سوال : با سقوط رژیم سلطنت و استقرار جمهوری اسلامی اوضاع پادگان و یا دانشکده خلیانی چه وضعی پیدا کرد؟**

**پاسخ:** پس از ۲۲ بهمن تعداد زیادی به خانه های خود رفتند چرا که پادگانی نبود تا آنجا باشند، آنهایی که شهرستانی بودند یا به زادگاه خود رفتند یا خانه فامیل

میداشتند، داشتند و می توانستند از آن استفاده کنند امر دیگری است). اما مواردی هم بود که پرسنل داخل پادگانها و مراکز شهرداری و مراکز که عوامل امنیتی یا ساواکی حضور داشتند مقاومت می کردند. این نقاط اکثراً بدست نیروهای رزمنده انقلابی ، همانطور که همه مردم واقف و شاهد زنده آن دوران هستند یعنی چریکهای فدائی و مجاهدین خلق و هواداران آنها یعنی آن نیروی رزمنده ای که قدرت استفاده از اسلحه را داشت، تسخیر می شد. باز باید تاکید کنم که در آن موقعیت هواداران خمینی با شعار ( آقا هنوز اعلام جهاد نکرده اند ) سعی در جلوگیری از تخلیه پادگانها و افتادن سلاح به دست توده های قیام کننده را داشتند. بطوری هم که اطلاع دارید زمان بسیار کوتاهی پس از قدرت گیری این دارو دسته، از ترس گسترش و تداوم دامنه انقلاب فوراً شروع به خلع سلاح توده های مردم نمودند.

**سوال: شنیده شده است گاه گاهی گفته می شود که در جریان شورش دانشجویان و همافران، فرماندگان پادگان اسلحه های موجود را بین همافران تقسیم کردند و نام کسانی که اسلحه می گرفتند را یادداشت می کردند. آیا شما از چنین امری اطلاع دارید و تجربه خود شما در این مورد چیست؟ لطفاً این موضوع را با جزئیات هرچه بیشتری توضیح دهید.**

**پاسخ:** اگر سنوآل شما در ارتباط با دیگر پادگانهای نیروی هوایی است من اطلاع زیادی ندارم و به آن چیزهایی هم که شنیدم نمی توانم اتکا کنم. ولی آگه منظورتان مرکز آموزش هاست، همانطور که قبلاً نیز اشاره کردم ، در اولین روز در جریان استقرار تانک های گارد شاهنشاهی در جلو درب ورودی پادگان و اعتراض و سر و صدای پرسنل آموزشی ، فرماندهان پادگان در آنجا حضور یافته و

**پاسخ:** با روی کار آمدن حاکمان جدید دانشجویان و همافران به درجات مختلف لطمه خوردند چرا که اگر زمان شاه اطاعت کورکورانه اولین سرلوحه انجام وظیفه در خدمت به نظام بود، حال تفتیش عقاید و شستشوی مغزی با دائر کردن کلاسهای ایدئولوژیک اسلامی هم به آن اضافه شده بود. به خصوص که بر و بچه هایی که هوادار سازمان چریکهای فدائی خلق و مجاهدین خلق بودند در سطح گسترده اما تقریباً مخفی، پادگان را شبانه پر از اعلامیه و اطلاعیه می کردند.

از آنجا که دانشکده خلبانی در گذشته باصلاح چشم و چراغ شاه قلمداد میشد بیشتر مورد غضب حاکمان جدید بود به خصوص که دانشجویان می بایست برای ادامه دوره و تکمیل آن به آمریکا بروند. این برنامه ها به حالت تعلیق در آمده بود و بیشتر فشار برای شرکت در کلاسهای اسلامی به جای آموزش تخصصی و کلاسهای انگلیسی بود. این وضع به اعتراض دانشجویان شدیداً دامن می زد. کلاسهای آموزش اسلامی تبدیل شده بود به مسخره کردن آخوندی که به عنوان به اصطلاح استاد، فقه و مقررات اسلامی را یاد می داد.

اعتراض و ناراضی ما از بلاتکلیفی سرانجام باعث راهپیمایی دانشجویان از پادگان تا دفتر نخست وزیری وقت گردید. اما به جای رسیدگی به خواستههایمان با کم محلی از طرف امیر انتظام سخنگوی دولت بازرگان مواجه شدیم. در نهایت حاکمان جدید هر چه تارهای عنکبوتی سلطه خود را گسترش میدادند میدان را برای مانورهای ما تنگ تر کردند. مسئولین آن زمان برای ایزوله کردن ما و برای اینکه ما نتوانیم با دیگر آموزشی ها در ارتباط

باشیم با ترفند اینکه بزودی آموزش پروازها شروع خواهد شد، ما را به پادگان قلعه مرغی انتقال دادند. در پادگان قلعه مرغی بیشتر و شدید تر زیر کنترل انجمن اسلامی قرار گرفتیم. در آنجا نیز خبری از آموزش پرواز نبود که هیچ، کلاسهای اسلامی زیاد هم شده بود با اینکه ما درجه ستوانی گرفته و حقوق و مزایا را می گرفتیم اما چون اعتراض به وضعیت خود داشتیم در نتیجه با یک تصمیم حساب شده همه را پخش و پلا کردند. از میان ۳۰۰ دانشجوی به تعداد انگشتان دست، عده ای از آنهایی که با انجمن اسلامی در ارتباط بودند را جدا کردند تا برای ادامه تحصیل و پرواز به یک کشور ثالث بفرستند. تعدادی را باز خرید و اخراج کردند و باقی را به رسته های دیگر ( لجستیک، دژبانی، تدارکات و...) انتقال دادند. بنابراین باید تاکید کنم که رفتار حاکمان جدید با ما ( دانشجویان خلبانی ) جدا از برخوردی که با بقیه مردم کردند نبود. با اخراج و باز خرید نیروهایی که در جریان انقلاب آگاهی و تجربه پیدا کرده بودند نیروی هوایی را همان طور که می خواستند تجدید سازمان داده و ما نتیجه آنرا بلافاصله در جریان حمله جمهوری اسلامی به خلق کرد شاهد بودیم.

همانطور که همگی اطلاع دارند در دوران حمله به کردستان جنگنده های نیروی هوایی، به دستور سران جمهوری اسلامی، اقدام به بمباران و زدن موشک در این منطقه کردند. از طریق زمینی هم پرسنل انجمن اسلامی نیروی هوایی در معیت سپاه پاسداران، دستانشان تا مرفق به خون خلق کرد آغشته شد. در این میان باید از مزدورانی نظیر ستوان یکم میرزائی نام ببرم که به پاس این خوش خدمتی ها درجات ترقی را خیلی سریع طی کرد و یک شبه از ستوانی به سروانی

و سرگردی رسید.

باید تاکید کنم که اصولاً نه تنها ما بلکه تمامی مردم از هر صنف و رشته و رسته ای از انتقام طبقه حاکمه در امان نماندند. با شکست قیام بهمن و استقرار جمهوری اسلامی چیزی جزء بدبختی و نکبت و فقر و تحقیر مردم نرسید. کسانی که با ادعای رای ۹۸٪ مردم قدرت را به تملک خود در آورده بودند در سرکوب این مردم از هیچ جنایتی کوتاهی نکردند. کسی که می گفت شاه تنها گورستانها را آباد کرده است جز جنگ، خانه خرابی، ویرانی، بیکاری، بیحقوقی، زندان، شکنجه، سنگسار، اعدام و اعمال بغایت ضد بشری ارمغان دیگری برای مردم نداشت. و این صحبتی است طولانی و دردناک که بررسی دلایل و چگونگی آن فرصت دیگری را می طلبد.

با این امید که صحبتهای من در این شرایط حساس که اعتراضات توده ای همه گیر تر و ترفند های رژیم جمهوری اسلامی آشکارتر می شود به جوانان و دانشجویان کمک کند که از تجربیات قیام بهمن درس گرفته و راه سرنوینی جمهوری اسلامی را هموار سازند. امیدوارم که جوانان ما با افشای دغلکاریها و بوقلمون صفتیهای جمهوری دار و شکنجه و تاریخ سازی کذائیش بکوشند با درس گیری از رزمندگان سیهکل ( ۱۹ بهمن ۴۹ ) و استفاده از تجربه قیام مردمی ۲۲ بهمن ۵۷، با جنبش انقلابی خویش سرانجام بساط این دشمنان خلق و زحمتکششان را همانند سلطنت پهلوی به زیاله دانی تاریخ بیاکنند.

**با سپاس دو باره از شما و با آرزوی پیروزی کارگران و خلقهای تحت ستم مان در مبارزه شان برای رسیدن به آزادی و دمکراسی.**

# رهایی زنان بدون سرنگونی

## جمهوری اسلامی میسر نیست!



این باور اند که بالاخره روزی "امام زمان" از "چاه حکمران" ظهور خواهد کرد! بواقع، هر دو اینها در انتظار معجزه هستند!

تجربه مبارزات زنان و نه تنها زنان بلکه همه مردم ستمدیده ما نشان داده که بدون از بین بردن سیستم سرمایه داری وابسته در ایران که دیکتاتوری و ستم بر زنان جزء ذاتی آن است و بطور کلی بدون بر انداختن بساط جور و ظلم حاکم که جز از طریق مبارزه متحدانه زنان و مردان زحمتکش امکان پذیر نیست، زنان به آزادی و تحقق مطالبات خود نمی رسند.

در سالگرد روز جهانی زن وظیفه همه زنان مبارز است که با درس گیری از تجربه ۸ سال قدرتمنداری فریبکارانه اصلاح طلبان حکومتی و آنچه که خود در بستر مبارزات شان کسب نموده اند، اجازه ندهند که چنین افکاری، انرژی مبارزاتی آنها را به کجراه ببرد و صدای زنان زحمتکش تحت الشعاع قدرت تبلیغاتی زنان رفرمیست قرار گیرد. تجربه سلطه جمهوری اسلامی نشان داده است که جز با نابودی این رژیم زن ستم بر راه رهایی زنان هموار نمی گردد. پس بیاید در روز جهانی زن، بار دیگر در صفوفی فشرده تر فریاد برآوریم: مرگ بر رژیم زن ستم جمهوری اسلامی! نابود باد نظام سرمایه داری حاکم بر ایران که عامل همه نکبت ها و نابرابری های موجود می باشد.

**گرامی باد ۸ مارچ روز جهانی زن!**

**هر چه پر توان تر باد مبارزات زنان**

**زحمتکش برای رسیدن به آزادی!**

**پیروز باد انقلاب! زنده باد کمونیسم!**

**با ایمان به پیروزی راهمان**

**چریکهای فدایی خلق ایران**

**۱۰ اسفند ۱۳۸۷ - ۲۸-۰۴-۲۰۰۹**

۸ مارچ روز جهانی زن، روز اعتراض به ستم بر زن و در عین حال روز گرامیداشت مبارزات و تلاشهای بی وقفه ای است که زنان در طول تاریخ برای رسیدن به آزادی و برابری در سراسر کیتی انجام داده اند. از سال ۱۹۱۰ که به ابتکار زنان کمونیست، ۸ مارچ به منابه روز جهانی زن تعیین گردید، این تلاشها هر روز ابعاد گسترده تری یافته است. در روز ۸ مارس زنان مبارز جهان با بر پا کردن میتینگ ها و گردهمایی هائی ضمن تجلیل از مبارزات تاکنونی و دستاوردهای انکار ناپذیرشان، راه دستیابی به رهایی قطعی را مورد کنکاش قرار می دهند. روشن است که در جهانی که بنیادش بر نابرابری و استثمار نیروی کار قرار گرفته، رهایی زنان زحمتکش به منابه اکثریت زنان جهان جز از طریق نابودی این جهان طبقاتی میسر نمی باشد. درست به همین دلیل است که مبارزه زنان زحمتکش با مبارزه برای نابودی جهان طبقاتی همسو و به هم تنیده است.

امروز زنان تحت ستم ایران روز جهانی زن را در شرایطی گرامی می دارند که به اعتبار سلطه یک رژیم زن ستم مدافع سیستم گنبدیده سرمایه داری، تحت شدیدترین استثمار و ستم های وحشتناک قرار گرفته اند. درشرایطی که حتی در قوانین نیز عدم برابری حقوقی بین زن و مرد به رسمیت شناخته شده و خواستها و مطالبات بر حق شان هر روز به وحشیانه ترین شکلی سرکوب می شود. همین چندی پیش در روز ۲۰ بهمن ماه امسال بود که دو زن کارگر و فعال جنبش زنان را با سبعیتی باور نکردنی در سنج به جرم شرکت در مراسم روز جهانی کارگر در ساختمان دادگستری این شهر به تازیانه بستند. اگر تا دیروز مردوران جمهوری اسلامی زنان را به بهانه "طرح امنیت اجتماعی" در کوچه و خیابان مورد تعرض قرار داده و به بهانه عدم رعایت حجاب اسلامی تحقیر کرده و مورد ضرب و شتم قرار می دادند، حال توحش خود را به این صورت نشان می دهند که خود حکایت گر شرایط وخیم زیست و مبارزه زنان زحمتکش ماست. این واقعیت عینی جلوه ای از سرکوب به اصطلاح قانونی زنان توسط رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی بوده و از بربریتی پرده بر می دارد که ۳۰ سال است زنان را به منابه نیمی از جامعه به زنجیر کشیده و از هیچ اححاف و ستمی بر آنها کوتاهی ننموده است.

طبیعی است که زنان مبارز ما بر علیه این بربریت در هر سطح و شکلی به اعتراض برخاسته و بکوشند با در هم کوبیدن بساط جور و ستم دیکتاتوری حاکم مسیر رهایی خود را هموار سازند. به همین خاطر است که روزی نیست که فریاد زنان مبارز پایه های نظام زن ستم موجود را به لرزه در نیاورده باشد. مسلم است که اکثریت زنان زحمتکش و تحت ستم ایران رهایی خود از زیر بار همه مظالم موجود را در سرنگونی رژیم مرتجع جمهوری اسلامی و بر پائی نظامی کاملاً دموکراتیک جستجو می کنند. اما درست در چنین شرایطی است که شاهدیم که اصلاح طلبان حکومتی که همواره کارشان در این سالها به انحراف کشیدن مبارزات و اعتراضات مردم مبارز جهت خرید زمان برای تداوم سلطه نظام حاکم بوده است در مورد مسئله زنان نیز در تلاشند با فریب زنان ستمدیده این مملکت به آنها چنین حفته کنند که راه نجاتشان از تمامی ظلم ها، وحشی گری های در حق زنان و بی عدالتی های موجود، صرفاً تغییر قوانین این رژیم در بستر مبارزه ای قانونی و مسالمت آمیز می باشد. "راهی" که نتیجه آن جز اتلاف انرژی مبارزاتی زنان در "بیراهه" نبوده و همانگونه که تجربه تاکنونی خود زنان نشان داده حاصلی جز تداوم وضع نکبت بار موجود در بر ندارد. این شعارها و راه حل های سترون رفرمیستی در شرایطی طرح و تبلیغ می شوند که دیکتاتوری حاکم در طول ۳۰ سال سلطه ددمنشانه خود به کرات نشان داده که اساساً غیر قابل رفرم و اصلاح می باشد و بطور قطع هیچ ارزشی برای آراء مردم قائل نبوده و نیست. اما علیرغم اثبات بیهوده و سترون بودن چنین القانات و راه حل هائی، اصلاح طلبان هنوز ادعا می کنند که می توان و باید با جمع آوری تعداد زیادی امضاء، ستمگران حاکم را به اصلاح قوانین زن ستم وادار نمود و اینطور جلوه می دهند که گویا از این طریق زنان ستمدیده به حق و حقوق خود خواهند رسید. اتفاقاً قابل توجه است که این حرفهای فریبکارانه و این راه های بی نتیجه، در شرایطی تبلیغ می شوند که ستمگران حاکم هر روز زنجیرهای اسارت زنان را محکمتر می سازند و قوانین زن ستمزانه موجود را ظالمانه تر می کنند. این واقعیت خود بیانگر آن است که تبلیغ چنان نظراتی جزء توهم پراکنی معنای دیگری ندارد. این زنان رفرمیست از رژیم ددمنشی خواهان تغییر قوانین و یا لغو آنها به نفع زنان می باشند که در روز روشن زنان کارگر را در ساختمان دادگستری خود به تازیانه می بندد. آنها از جمهوری اسلامی انتظار معجزه دارند و از این نظر عملکرد آنها را باید با افراد عقب مانده متوهم و ساده اندیشی مقایسه کرد که بر

که کمیته های دهقانان فقیر تشکیل میشوند، زمان آن فرا رسیده که انقلاب سوسیالیستی تحکیم پیدا کند. فقیرترین بخش جمعیت روستائی تنها اکنون آغاز به سازماندهی میکنند، اما سوسیالیزم در حال بدست آوردن بنیان محکمی در این سازمانهای دهقانان فقیر است.

قبلاً، اغلب شهر انقلابی میشد و بعد مناطق روستایی. اما انقلاب کنونی متکی به مناطق روستایی است، و در اینجا اهمیت و قدرتش نهفته است. تجربه همه جنبشهای آزادیبخش نشان داده است که موفقیت یک انقلاب متکی بر این است که چه اندازه زنان در آن شرکت میجویند. حکومت شوروی هرآنچه در قدرتش است انجام میدهد تا زنان بتوانند به کار سوسیالیستی پرولتاری مستقل بپردازند.

حکومت شوروی در موقعیت مشکلی است زیرا امپریالیستهای همه کشورها از روسیه شوروی نفرت دارند و برای جنگ با او، بخاطر برافروختن آتش انقلاب در عده ای از کشورها و اتخاذ قدمهای مصمم بسوی سوسیالیزم، آماده میشوند.

اکنون که آنها مصمم به نابودی روسیه انقلابی هستند، زمین زیر پای خودشان آغاز به سوختن میکند. شما میدانید چگونه جنبش انقلابی در آلمان گسترده میشود. در دانمارک کارگران با دولتشان میجنگند. در هلند و سوئیس جنبش انقلابی قویتر میشود. خود جنبش انقلابی به تنهایی در این کشورهای کوچک اهمیت چندانی ندارد، اما اهمیت خاص آن بخاطر این است که در این کشورها جنگی نبود و آنها دمکرات ترین سیستم "مشروطه" را داشتند. اگر چنین کشورهایی برای فعالیت به خروش درمیابند، این ما را به نفوذ جنبش انقلابی در سراسر دنیا مطمئن میسازد.

هیچ جمهوری دیگری تاکنون قادر به رهایی زنان نبوده است. حکومت شوروی به زنان کمک میکند. امر ما شکست ناپذیر است، چون طبقه شکست ناپذیر کارگر در همه کشورها برخاسته است. چنین جنبشی گسترش انقلاب شکست ناپذیر سوسیالیستی را اعلام میدارد. (ابراز احساسات ممتد، همه "انترناسیونال" را میخوانند) گزارش روزنامه، در ۲۰ نوامبر ۱۹۱۸ در "ایزوستیا"، شماره ۲۵۳ منتشر شد.

"کلیات"، ج ۲۸

## لنین: سخنرانی در نخستین کنگره تمام- روسی زنان کارگر. ۱۹ نوامبر ۱۹۱۸



**هیچ انقلاب سوسیالیستی نمیتواند وجود داشته باشد مگر زنان کارگر بسیار زیادی در آن وسیعانه شرکت کنند...**

برای نخستین بار در تاریخ، قوانین ما آنچه را که منکر حقوق زنان بود نابود کرده است. اما چیز مهم قانون نیست. در شهرها و مناطق صنعتی این قانون در مورد آزادی کامل ازدواج بخوبی اجرا میشود، اما در روستاها اغلب، نوشته مرده ای باقی میماند. در آنجا ازدواج مذهبی هنوز مسلط است. این بدلیل نفوذ کشیشان، بلایی که نبرد با آن سخت تر از (نبرد با) قوانین کهنه است، میباشد.

ما باید در مبارزه با تعصبات مذهبی فوق العاده احتیاط کنیم، بعضی افراد با توهین به احساسات مذهبی موجب زیانهای زیادی در این مبارزه میگردند. ما باید تبلیغ و تعلیم را بکار بریم. با بکار بردن لبه بیش از اندازه تیز برای این مبارزه ممکن است تنها خشم عمومی را برانگیزیم. چنین شیوه های مبارزه، دسته بندی مردم را بخاطر شعب مذهبی دائمی میسازد، درحالیکه قدرت ما در وحدت نهفته است. عمیقترین تعصبات مذهبی در فقر و جهالت است. با این پلیدیهاست که باید مبارزه کنیم.

تاکنون مقام زنان با بردگان مقایسه شده است؛ زنان به خانه پایبند بوده اند، و تنها سوسیالیزم میتواند آنها را از این بند برهاند. آنها تنها زمانی کاملاً آگاه خواهند گشت که ما بتوانیم از مزارع کوچک دهقانی خلاص شده، به زراعت تعاونی پرداخته و شیوه های کلکتیو را در کار روی زمین بکار بریم. این وظیفه مشکلی است. اما اکنون

رفقا، این کنگره بخش زنان ارتش کارگران، از جهت معینی اهمیت خاصی دارد، چون یکی از سخت ترین مسائل در هر کشوری کشاندن زنان به فعالیت بوده است. هیچ انقلاب سوسیالیستی نمیتواند وجود داشته باشد مگر زنان کارگر بسیار زیادی در آن وسیعانه شرکت کنند.

شگفت نیست که زنان را بردگان خانگی مینامند: موقعیت اجتماعی زنان در همه کشورهای متمدن، حتی پیشرفته ترین آنها چنین است. زنان از برابری کامل حقوق در هیچ دولت سرمایه داری، حتی آزادترین جمهوریها بهره مند نیستند.

یکی از اولین وظایف جمهوری شوروی الغای همه محدودیتهای در مورد حقوق زنان میباشد. حکومت شوروی مراسم طلاق، آن منبع خفت، سرکوب و تحقیر بورژوازی را کاملاً منسوخ کرده است.

بزودی یکسال از تصویب آزادی کامل طلاق خواهد گذشت. ما مصوبه ای برای از بین بردن همه تمایزات بین کودکان مشروع و نامشروع و بدور انداختن برخی محدودیتهای سیاسی گذرانده ایم. در هیچ جای دیگر دنیا آزادی و برابری برای زنان کارگر چنین کامل تأمین نشده است.

ما میدانیم که این زنان طبقه کارگرند که مجبور به تحمل تمام فشار قوانین عتیقه شده هستند.

## آموزش سربازان آمریکایی در دهکده های مصنوعی عراقی واقع در آمریکا!

می باشند) تقریباً در تمام طول سال در کلبه های چوبی این دهکده زندگی میکنند. ساکنین این روستاهای مصنوعی بطور روزمره با ایجاد یک سلسله از وقایع پیچیده به تعلیم سربازان آمریکایی و آماده کردن آنها برای رو درروی با مردم عراق مشغولند. یک روز معمولی در این روستاها همراه با تمام ابهامات و آشفتگی ها و سراسیمگی های ناشی از جنگ و حضور اشغالگران در شهرها و روستاهای واقعی در عراق، شروع میشود. هنرپیشه ها (ساکنین عرب دهکده های مصنوعی) موظف هستند که فقط عربی صحبت کنند و تمام مکالمات آنها با نیروهای نظامی آمریکایی در حضور مترجم انجام شود. این مقررات موجب میشود که سربازها در شرایطی کاملاً مشابه با عراق (جایی که آنها قادر به ایجاد ارتباط انسانی با مردم نیستند) قرار بگیرند. در زیر این روستاهای مصنوعی تونل ها و مخفی گاه هایی ساخته شده که محل زندگی افرادی است که نقش عراقی های مسلح (اعضای گروه های ضد آمریکایی) را بازی می کنند. آنها باید تمام مدت، غیر از مواقعی که مثلاً به نیروهای آمریکایی حمله می کنند، در این مخفی گاه ها بمانند. کار آنها فاجاق اسلحه و طراحی و انجام حملات مسلحانه به نیروهای آمریکایی، مین گذاری جاده ها، گروگان گرفتن سربازان آمریکایی، راندن ماشین های حامل بمب و یا انجام عملیات بمب گذاری انتحاری است. این افراد بنا بر نقشی که دارند (نقش عراقی مسلح ضد آمریکایی) مرتباً قرارگاه آمریکایی ها (محل خواب سربازهایی که برای تعلیم آمده اند) که در چند صد متری دهکده قرار گرفته را مورد حملات مسلحانه مانند آنچه که واقعاً در عراق در جریان است، قرار می دهند. وقتی یکی از این درگیری های (مصنوعی) شروع می شود، افسرهای که نقش داور را به عهده دارند فوراً تصمیم می گیرند که کدام سرباز باید کشته و کدام یک زخمی شود. افرادی که نقش خبرنگاران خبرگزاری الجزیره را به عهده دارند نیز اخبار این درگیری ها را گزارش می کنند که مرتباً از تلویزیون های روستا پخش می شوند. این عملیات تمرینی آنقدر ماهرانه انجام می شوند و آنچنان واقعی به نظر می رسند که بسیاری از افسران آمریکایی که تجربیات زیادی از جبهه های عراق اشغالی دارند را نیز به تحسین واداشته است.

یکی از شخصیت های فرضی روستای "مدینه جبال" شخصی به نام "منصور حکیم" است که توسط یکی از افسران



شوند. یکی از نکات قابل توجه این است که ارتش آمریکا در زمینه تهیه سناریوهای تمرینی و فضا سازی و کارگردانی هنرپیشه ها از هالیوود نیز یاری گرفته است. ساکنین روستا های مصنوعی حتی تحت آموزش های هنرپیشگی نیز قرار گرفته اند و یکی از معلمین بازیگری آن ها هنرپیشه مشهوری به نام "کارل ویتز" است که در فیلم "راکی" نقش بوکسری به نام "آپولو کاید" را بازی کرده بود.

پادگان ایروین در ایجاد محیطی مشابه به شرایط عراق آنقدر مؤثر بوده که تاکنون چندین سرباز آمریکایی پس از حضور در این روستاهای ساختگی دچار بیماری "فرسودگی ناشی از حضور در میدان جنگ" و دیگر مشکلات روانی شده اند. بطوریکه برخی از آنها پس از اتمام دوره آموزشی در این دهکده های مصنوعی دیگر قادر به حضور در میدان جنگ واقعی در عراق نبوده و از اعزام به عراق معاف شده اند. وقتی که در یکی از جنگ های فرضی قرار میشود که فردی زخمی یا کشته شود (برای اینکه صحنه های جنگ های خونین واقعی را هرچه بیشتر برای سربازها عادی کنند) حداکثر امکانات به کار گرفته می شود و زخمی ها و کشته ها بسیار ماهرانه گریم می شوند. بطوریکه برخی از سربازها با دیدن آنها از شدت ترس و وحشت بی هوش میشوند.

یکی از روستاهای مصنوعی "مدینه جبال" نام دارد و با ترکیب تکنولوژی مدرن ارتش آمریکا و جعلی سازی های هالیوودی ساخته شده است. بیش از ۲۵۰ نفر غیرنظامیان عراقی ساکن آمریکا و شبه نظامیان "گارد ملی نوادا" (که جزو مترجع ترین نژادپرستان و فاشیست های آمریکا

در اعماق صحرای "موهاوی" در جنوب ایالت کالیفرنیا آمریکا، مجموعه ای از روستاهای ساختگی شبیه به روستاهای عراقی وجود دارند که سربازان آمریکایی پیش از اعزام به عراق و شرکت در صحنه های واقعی جنگ، در آن دهکده ها تعلیم می بینند. این مرکز آموزشی ارتش آمریکا در پادگان "ایروین" در فاصله ۲۴۰ کیلومتری لس آنجلس (تقریباً ۱۶ هزار کیلومتری عراق) در حاشیه دره ای به نام "دره مرگ" واقع شده و بیش از ۲۵۰۰ کیلومتر مربع وسعت دارد و ۱۳ دهکده مصنوعی عراقی را در بر میگیرد.

پادگان ایروین در جنگ جهانی دوم به عنوان میدان مشق و محلی برای تمرین واحد های توپخانه ارتش آمریکا بنا شد. پس از جنگ نیز این پادگان به مدت ۵۰ سال به عنوان میدان جنگ تمرینی (که مرگبارترین سناریو های جنگی فرضی دوران جنگ سرد در آن تمرین میشد) برای آموزش سربازان و افسران ارتش آمریکا مورد استفاده قرار گرفت. ارتشی فرضی به نام "کراسنوو" متشکل از صدها سرباز آمریکایی ملیس به یونیفرم روسی (که از نظر سازماندهی و تعداد نیرو و مهمات شباهت زیادی به ارتش شوروی داشت) سوار بر تانک های "شریدن" (که تغییراتی در آنها داده شده بود که شبیه به تانکهای T-72 روسی شوند) در دره ها و صحراهای این پادگان به سربازان آمریکایی حمله کرده و یک جنگ فرضی را با آنها تمرین میکردند. در این جنگ فرضی وانمود میشد که ارتش شوروی از "دهنه فولدا" (۱) در اروپای مرکزی به کشورهای اروپای غربی حمله کرده و ارتش آمریکا باید جلوی پیشروی آن را بگیرد.

پادگان ایروین از سال ۲۰۰۳ تاکنون، آخرین ایستگاه سربازان اعزامی به عراق بوده است. سربازان آمریکایی در طی سه هفته آموزش در دهکده های مصنوعی، شرایط دشواری را که در عراق منتظرشان است عملاً تجربه میکنند. در این چند سال بیش از ۲۰۰۰ زن و مرد عراقی مقیم آمریکا در نقش روستائیان عراقی در این روستاها زندگی کرده و شرایطی مشابه عراق را برای تمرین جنگی سربازان آمریکایی ایجاد کرده اند. سربازان آمریکایی که برای آموزش به این مرکز فرستاده می شوند، دقیقاً مانند وقتی که در عراق به سر خواهند برد، با حمله گروه های مسلح عراقی، بمب گذاری های انتحاری، شورش ها و درگیری های میان گروه های مسلح شیعه و سنی و حتی گروگانگیری و سربردن اسرا و گروگان ها روبرو می

ارتش آمریکا اخیراً طرحی را برای ایجاد دهکده های افغانی در پادگان "ایرون" نیز علنی کرد که مخارجی بیش از ۱۲ میلیون دلار برای آن تخمین زده شده است. با توجه به این واقعیت به نظر می رسد که (همانطور که اوپاما در دوران انتخابات ریاست جمهوری اعلام کرد) دولت آمریکا قصد دارد که دامنه جنگ تجاوزکارانه خویش در افغانستان را هرچه بیشتر تشدید کرده و آن را وسعت دهد.

اما واقعیت این است که حتی پیشرفته ترین امکانات آموزشی و میلیاردها دلار هزینه های تبلیغاتی و آموزشی نه می تواند منجر به جلب حمایت توده ها از جنگ ضدخلقی جاری در عراق و افغانستان شود، و نه منجر به تسلیم مردم عراق و افغانستان گردد. پیش از آنکه این تغییرات (که در شیوه های آموزشی و سازماندهی ارتش های امپریالیستی داده شده) بتوانند تأثیر مهمی روی نتیجه جنگ بگذارند، اشغالگران با تحولات عظیم تری در واقعیات اجتماعی- سیاسی جوامع تحت سلطه و جنگ زده روبرو خواهند شد. دیر یا زود مقاومت توده ای آنچنان گسترده خواهد شد که هیچ نوع آموزش نظامی مدرن و پرخرج نیز قادر به مقابله با آن نخواهد بود. و آن روزی است که توده های تحت ستم سلطه امپریالیسم قادر شوند تا مبارزات خود را منسجم کرده و به رهبری و تشکل های انقلابی خود دست یابند و امپریالیست ها را از سرزمین های خود بیرون رانند.

### زیرنویس:

(۱) "دهنه فولدا" منطقه ای پست و کم ارتفاع است که در میان چهار کوهستان مرتفع در مرز آلمان شرقی سابق و فرانکفورت (آلمان غربی) واقع شده و نام خود را از شهر "فولدا" گرفته است. "دهنه فولدا" در دوران جنگ سرد از اهمیت استراتژیک فراوانی برخوردار بود. این منطقه (که یک ارتش بزرگ به راحتی می تواند وارد آن شود) یکی از دو منطقه ای است که در دوران جنگ سرد می توانست برای عبور تانک های روسی و شروع جنگهای (فرضی) میان شوروی و کشورهای غربی مورد استفاده قرار بگیرد. منطقه دیگری که از این نظر منطقه ای استراتژیک محسوب میشود، منطقه ای در شمال آلمان بود. یکی دیگر از مناطق استراتژیک (با اهمیتی کمتر از دو منطقه دیگر) رودخانه دانوب در اتریش بود.



نژادپرستی به آنها است. شخصیتهای عراقی (بازیکنان ساکن روستا) با رفتار خود می کوشند فرهنگ عقب مانده و ارتجاعی اسلامی را به عنوان فرهنگ همه مردم عراق معرفی کنند. و به این وسیله حس کینه و عداوت را در سربازان آموزشی رشد دهند.

به عنوان مثال در یکی از روستاهای مصنوعی (به نام "مدینه واصل") یک عراقی نقش شهردار را بازی میکند که (فرضاً) همزمان دارای دو زن است. در جریان چنین صحنه سازیهایی ست که سربازهای آمریکایی با فرهنگ ارتجاعی مذهبی (که تصور میکنند فرهنگ همه عراقی ها است) آشنا می شوند.

ایجاد این روستاهای مصنوعی و شیوه تعلیم سربازان در آنجا نشان دهنده تغییرات وسیعی است که در تاکتیک ها و انواع آموزش های نظامی ارتش آمریکا (از بعد از جنگ جهانی دوم) رخ داده است. در این پادگان (برخلاف آموزش جنگ های کلاسیک میان ارتش ها) تاکتیک های محیلانه و شیوه های مبارزه با گروه های شبه نظامی و ساکنین شهر و روستاهای اشغال شده توسط ارتش آمریکا به سربازان آمریکایی آموزش داده میشود.

چندی پیش، شش تن از فرماندهان ارتش آمریکا به انتقاد از دولت (و بخصوص دانالد رامسفیلد) پرداخته و اعلام کرده اند که اگر از ابتدای اشغال عراق برنامه ریزی های آموزشی (مانند ایجاد این روستاهای مصنوعی) برای تعلیم نبردهای چریکی و به اصطلاح ضدتروریستی وجود داشت، وضعیت ارتش آمریکا در عراق بهتر از حالا می بود.

ارتش آمریکا به نام "تیموتی ویلسون" بازی میشود. "منصور حکیم" مثلاً مغازه دار روستا است و سربازانی که برای آموزش به آنجا فرستاده می شوند بدون آنکه از هویت او و نقش آموزشی او اطلاعی داشته باشند، با او دوست می شوند و در مواقع استراحت از مغازه او "هات داگ" (سوسیس) و نوشابه و بیسکویت و اجناس مشابه خریداری میکنند. منصور با حيله های متفاوت تلاش می کند که اعتماد سربازها را جلب کرده و آنها را به دام خود بیاندازد. به عنوان مثال اگر سربازی به تنهایی وارد مغازه او شود، ناگهان در محاصره عراقی های مسلح قرار گرفته و اسیر می شود. و یا "منصور حکیم" پس از دوستی با سربازها و جلب اعتماد آنان بساط فروش "هات داگ" را به محلی در نزدیکی پادگان آمریکایی ها می برد. او پس از چند روز عادی سازی و فروش غذا در کنار پادگان، یک روز داخل وسائل خود مقداری بمب کار میگذارد و چندین سرباز را می کشد. و بدینگونه است که سربازها در ارتباط با "منصور حکیم" یاد میگیرند که هیچوقت به هیچ عراقی اعتماد نکنند.

ظاهراً عراقی هایی که در این روستاهای مصنوعی زندگی میکنند از حقوق و مزایای خوبی بهره می برند. برخی از آنها در هنگام شروع کار خود در این روستاها هنوز گرین کارت نداشته اند اما پس از مدتی شهروند آمریکا شده اند. و این واقعیت نشان می دهد که همکاری عراقی ها در این مرکز آموزشی دارای ارزش فراوانی برای ارتش آمریکا است. برخی از آنها بخشی از حقوق خود را برای خانواده هاییشان در عراق اشغالی می فرستند. اما شغل خود را از افراد خانواده و دوستان خود پنهان می کنند. اغلب عراقی های مخالف جنگ، این بازیگران را "خائن و همکار دشمن" می نامند. بازیگران عراقی معمولاً دچار ناآگاهی سیاسی اجتماعی بوده و به نقشی که در تأمین منافع ارتش آمریکا دارند، آگاه نیستند. برخی از آنها از شغل خود خیلی راضی بوده و خوشحالند که می توانند در داخل خاک آمریکا مانند وقتی که در عراق بودند، لباس عربی (دشداشه) بپوشند و عربی صحبت کنند و در روستایی شبیه به محل تولد خود زندگی کنند. اما همه این افراد اساساً به خاطر نیاز مالی به کار در این دهکده ها جلب می شوند.

یکی از اهدافی که ارتش آمریکا با آموزش سربازها در این دهکده های مصنوعی دنبال می کند، علاوه بر آموزش نظامی آنان، شستشوی مغزی و تلقین ایده های

**زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!**



## کتاب وزارت اطلاعات و "استقبال" اکثریتی ها و شبه اکثریتی ها از آن!

تاریخ به سود قدرت است\*، همانا اعلام استقبالمان از انتشار آن است\*، ما تابیدن نور- ولو کوچ - بر تاریکی های تاریخ را بارها بهتر از مدفون ماندن اسناد تاریخی در بایگانی های وزارت اطلاعات می دانیم و شل شدن قفلهای آویزان بر در اسناد تاریخی، حتی در همین حد را روزنه ای بسوی حقیقت یابی و روشننگری ارزیابی می کنیم."

بله! شما نه تنها حاضر نیستید به نقد "تاریخ نویسی" موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی جمهوری اسلامی" که خود تحریف مضاعف تاریخ میباشد، بنشینید، بلکه استقبالتان از انتشار آن را اعلام میکنید. و در رابطه با نقد جنبش مسلحانه با انتشار دهندگان کتاب همسویی نشان میدهید. "ما خود کنشگر و حامی نقد عمیق و منصفانه جنبش مسلحانه هستیم- همانگونه که خود در گذر از راهی طولانی... از سازمان سیاسی نظامی به سازمانهای سیاسی طی طریق کردیم." و در ادامه مینویسید: "برخورد این چنینی کتاب حتی باعث میشود که خواننده کمتر بتواند در برخورد نقادانه با گذشته چریکهای فدائی خلق بر یک رشته انحرافات و اشتباهات آنها که در این کتاب هم مطرح میشوند\*، درنگ ورزد و تأمل کند."

شما مدعی هستید که مدافع "نقد" هستید. اما نقد شما نقدی برای تقویت و رشد جنبش انقلابی مردم ما نبوده و نیست و درست به همین خاطر آنجا که به نقد مبارزه مسلحانه میرسید، کاری ندارید جز آنکه همسوئی خود را با انتشار دهندگان کتاب "چریکهای فدائی خلق از نخستین کنشها تا بهمن ۱۳۵۷" یعنی مرتجعین و سربازان گمنام امام زمان را نشان دهید.

آیا شما اپورتونیستها که نام فدائی را به دنبال "سازمان های سیاسی" خود یدک میکشید، نمیخواهید درک کنید که نام فدائی از خط مشی انقلابی و الزامات سازمانی این امر جدا نیست.

اگر بحث واقعا بر سر یک نقد مارکسیستی و صادقانه (و نه نظیر مورد شما خدمت به مرتجعین و دشمنان مردم) بود، آنگاه پرسشی که می بایست به طور طبیعی طرح گردد این است که در شرایط جامعه تحت سلطه امپریالیسم ایران که روینای آن دیکتاتوری خشن است، چگونه تشکلی باید داشت که بتواند پیگرد پلیس سیاسی رژیم دیکتاتوری وقت را تحمل کرده و به مبارزه سیاسی ادامه دهد؟

جنبش مسلحانه دهه ۵۰ به این سوال پاسخی درست و علمی داد. در آن شرایط خفقان سالهای ۵۰ سازمانی شکل گرفت که نه تنها پیگرد پلیس سیاسی محمد

تاریخ بس مشعشع !!! نه چندان دورتان را یعنی از زمان قیام ۵۷ تاکنون را انتشار نمی دهید؟ و چرا به نسل جوان توضیح نمی دهید که چگونه یکی از شما دوقلوها بخش اعظم نیروی فدایی را به پابوسی خمینی جلاد برد و چگونه برخی از کادر های دیگری، در شکل گیری آن فاجعه اسفبار کردستان در درون سازمان "اقلیت" نقش داشتند، دراین باره که کمبود اسناد ندارید. خودتان هم که زنده هستید و نیازی به گدایی اسناد از وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی هم نیست.

شما که خود معترفید که تقدیس گر کار آرام سیاسی می باشید، برآستی چرا کار سیاسی تان آنقدر "آرام" و بی خاصیت است که حتی حاضر نیستید نقدی بر "تاریخ نویسی" موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی" که شعبه ای از ساواک ضدخلقی جمهوری اسلامی است بنویسید و در عوض نقد آن را به "فعالین جنبش فدائی" حواله میدهید. و در این زمینه می نویسید: "... اما خود حاضر نیستیم به مثابه سازمان سیاسی، به نقد این اثر "تاریخی" بنشینیم. ما یقین داریم که فعالین جنبش فدائی همت خواهند کرد تا با هدف جداسازی سره از ناسره و پالودن حقایق تاریخی از دعاوی دروغین، در جهت نقد این کتاب و گذراندن آن از صافی اطلاعات صحیح بایند..."

سوالی که اینجا مطرح میشود این است که اگر حتی این کار از شما ساخته نیست پس چرا نام "فدائی" را به دنبال "سازمان های سیاسی" خود یدک میکشید؟

شما که خود را "کنشگر و حامی نقد!" معرفی می کنید چرا وقتی پای نقد دشمن به میان می آید زود جا خالی داده و به کسانی که باید بفهمند ندا می دهید که منظورتان از نقد چه نقدی است! معلوم است؛ نقد جنبش مسلحانه. و در این زمینه تا آنجا پیش می روید که با بیشریمی تمام به نویسندگان وزارت اطلاعاتی کتاب انتقاد می کنید که خوب ریشه های مثنی چریکی را "نقد" نکرده اند. ولی آنجا که مسئله نقد "تاریخ نویسی" موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی" میرسد، چنین مینویسند: "پس نخستین سخن ما در رابطه با این کتاب، کتابی که مصداق تاریخ نگاری به شیوه گزینش داده های تاریخی و وقایع اتفاقیه، نورپردازی های حساب شده روی گوشه هایی ناروشن از تاریخ، و خوانش جهت گیرانه

اخیراً کتابی از طرف "موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی" که در حقیقت شعبه ای از وزارت اطلاعات ضدخلقی جمهوری اسلامی است، تحت نام "چریکهای فدایی خلق از نخستین کنشها تا بهمن ۱۳۵۷" انتشار یافته است. گرچه این کتاب تحت نام نویسنده ای با نام محمود نادری منتشر شده، اما اتکای کتاب به اسنادی که در انحصار "وزارت اطلاعات" قرار دارد، خود نشان میدهد که ناشر و یا ناشرین چه کسانی میباشند و با کدام اغراض به انتشار چنین کتابی مبادرت ورزیده اند.

هدف این نوشته نه بررسی کتاب مزبور که تاکنون بدرستی از سوی برخی از افراد و سازمانها با آن برخورد شده است بلکه نگاهی به بیانیه مشترکی است که از طرف دوقلوهای "راست" یعنی "سازمان فدائیان خلق (اکثریت)" و "سازمان اتحاد فدائیان خلق" در رابطه با کتاب ذکر شده انتشار یافته و در نشریه "اتحاد کار" شماره ۱۵۸ درج گردیده است. اولین نکته اطلاعیه مشترک آن است که این دو جریان سیاسی، اساس کار وزارت اطلاعات در تاریخ نویسی برای جنبش فدائیان را تأیید نموده و از آن استقبال می کنند. و سپس دست دربروزگی به درگاه جمهوری اسلامی دراز کرده و اسناد جنبش انقلابی دهه ۵۰ را که در آرشیو ساواک محمدرضا شاه قرار داشته و امروز در آرشیو فرزند خلف آن پدر ناخلف یعنی ساواک جمهوری اسلامی قرار دارد را از او گدایی میکنند. آنها برای توجیه این گدائی می نویسند که: "اما این معدود بازماندگان هم که خود را در برابر واگویی روزگار سپری شده مسئول می دانند، سخت از کمبود مدارک و اسناد تاریخی جنبش خویش دررنجند، زیرا که بخشی از این اسناد از بین رفته، یک بخش در اختیار ساواک بوده اکنون در اختیار وزارت اطلاعات است که جز مجارم کسی را امکان دسترسی به آن نیست..." و دیگر به روی خود نمی آورند که وزارت اطلاعات بنا به ماهیت و فلسفه وجودی اش که برای پرونده سازی و قتل و جنایت سازمان یافته هرگز اسنادی را که پرده از گوشه ای از مبارزات و جانفشانیهای کمونیستهای این مملکت بر میآورد در اختیار همگان قرار نمی دهد.

جدا از این امر اما پرسش این است که اگر شما در زمینه تاریخ نویسی "جنبش فدائی" خیلی جدی هستید! چرا همین

## درستایش بهار!



بار دیگر، جاودان ریشه های سبز بهار  
از دل خاک گرم این دشت سوخته فریاد میکشد  
و در برودت سیاه زمستانی  
می شکافد سنگ قلب صخره های سخت را  
باصفیر حرارت جانسوز خویش.

می شکفد ستبر و استوار  
قد می کشد تا نهایت ارتفاع  
گل می دهد به رنگ شراب  
در جام بلورین آسمان.

و آنگاه از امتداد رنگین کمان  
جانباختگان ما، این کمانداران سرخ بهار  
چون جنگلی پدیدار می شوند  
همچون همیشه زنده و زیبا و سرفراز  
مغرور و استوار.

از ویرای دیدگان ما می گذرند

با انفجار حضور شان

آتش می افکنند بر روح و جان ما

و دشواری سهمگین و بیرحم وظیفه را

بر شانه های مجروح ما

آسان میکنند،

و زخمهای مهلک ما را

با گوهری سترگ ز ایمان به فتح راه

التیامی دوباره می بخشند.



هزار بار می ستایمت ای بهار

هزار بار می ستایمت ای بهار

چونان که ستایش یارانمان رواست..

اسفند ۱۳۸۶

ع-شفیق

۵۲ بیدادگاه های شاه را با دفاعیات قهرمانانه خویش از آرمانه های توده های ستمدیده، به دادگاهی برای بررسی گوشه ای از جنایات بیکران این رژیم و اربابان امپریالیستش بر علیه رنجبران ما تبدیل کردند و به این ترتیب با شهادت انقلابی و نثار خون سرخ خویش چنان تاثیری در اعماق ذهن و جان خلقهای ستمدیده ما و روند مبارزات حق طلبانه آنان بر جای گذاردند که در تاریخ کشور ما برای همیشه به ثبت رسید. اعدام این گلهای سرخ باغ خلق، توسط رژیم شاه کوس رسوایی شاه جنایتکار را در سراسر ایران و جهان هر چه بیشتر به صدا درآورد و به مثابه سندی غیر قابل انکار از ماهیت ضد خلقی رژیم شاه در تاریخ ثبت گردید.

واقعیت این است که تأثیرات انقلابی ای که خسرو گل سرخی و کرامت دانشیان با ایستادگی خود در بیدادگاه های شاه و سپس نثار خونشان در پیشگاه کارگران و زحمتکشان دریند ما برجای گذاردند به همان درجه که احترام و محبت توده های مردم را نسبت به آنان برانگیخت باعث افزایش کین و خشم ضد انقلابی مرتجعین و دشمنان رنگارنگ خلق از پس مانده های رژیم ضد خلقی شاه گرفته تا فرزندان خلف آنان یعنی مزدوران جمهوری اسلامی بر علیه این سمبلهای پایداری در مبارزه بر علیه بیدادگری گشت. به گونه ای که مزدوران جمهوری اسلامی بویژه در سالهای اخیر کوشیدند تا با تخطئه چهره انقلابی این دو مبارز و مشخصاً خسرو گل سرخی او را یک طرفدار "انقلاب اسلامی" و حامی خمینی مزدور جا بزنند و موج احترام بی حد و حصر توده های تحت ستم ما از او را به حساب رژیم ضد مردمی خود سرازیر کنند. به همین گونه همپالگی های جمهوری اسلامی یعنی سلطنت طلبان مرتجع نیز که دستان رژیمشان به خون این دو مبارز مورد احترام توده ها آغشته است می کوشند تا با اشاعه



اخیراً پس مانده های برخی از دارودسته های منفور سلطنت طلب این دشمنان قسم خورده خلقهای تحت ستم ما مدعی شده اند که خسرو گل سرخی شاعر توانای خلق که به همراه کرامت دانشیان توسط رژیم جنایتکار شاه به جرم دفاع از منافع کارگران و توده های محروم در سال ۱۳۵۲ به جوخه اعدام سپرده شد، نه تنها اعدام نشده بلکه "زنده" بوده و با کمک همسر شاه جنایتکار یعنی فرح دیبا از ایران "خارج" شده و با دریافت "مقرری" در پاریس به سر می برد!

این دروغ شاخدار دقیقاً در پیروی از تعلیمات گوپلز فاشیست که می گفت دروغ هرچقدر بزرگتر باشد باورش آسان تر شده و مردم بهتر فریب خواهند خورد از طرف ضد انقلابیون سلطنت ساز شده است. روشن است که اثبات عدم صحت چنین ادعای مسخره و عوامفریبانه ای فاقد هرگونه اهمیتی ست چرا که پرونده جنایات رژیم شاه بر علیه توده های تحت ستم ما (که جنایت اعدام خسرو گل سرخی و کرامت دانشیان تنها یک نمونه کوچک آن است) آنقدر سنگین و سیاه است که چنین دروغ شاخدار هیچ فردی با کمترین اطلاعات از تاریخ معاصر جامعه ما را فریب نخواهد داد. روشن است که یکی از اهداف این دروغپردازی و تلاش ضد انقلابی همانا تیرنه رژیم ضد خلقی شاه می باشد. برغم این حقیقت مکث بر روی این نکته که چرا تفاله های سلطنت طلب بیش از ۳۶ سال بعد از اعدام گل سرخی و دانشیان به چنین شیادی آشکاری دست زده اند خالی از اهمیت نیست.

همه می دانند که خسرو گل سرخی و کرامت دانشیان دو تن از فرزندان فدایی راستین خلق بوده و به این اعتبار مورد احترام و محبت عمیق توده های تحت ستم و آگاه ما می باشند. به همین دلیل است که هر سال با فرا رسیدن سالگرد جان باختن این دو فرزند رشید کارگران و خلقهای تحت ستم ما که توسط رژیم جنایتکار شاه در سال ۱۳۵۲ به مرگ محکوم شده و اعدام شدند، مردم آزاده و مبارز کشور ما به هر شیوه ممکن یاد و راه این فرزندان فدایی خویش را گرامی میدارند و موجی از احترام عمیق قلبی خویش را به اشکال مختلف نثار آنان می کنند. چرا که آنها صدای خلق بر علیه بی عدالتی و ظلم و سرکوب بودند. خسرو گل سرخی این شاعر توانای توده های زحمتکش و کرامت دانشیان این سمبل "سرو ایستاده" در جنگل انبوه خلق، در سال

## کمکهای مالی

آمریکا (کالیفرنیا)

کودکان کار و زحمت ۱۵۰ دلار

انگلستان

رفیق شهید رفعت معماران ۵۰ یورو

رفیق شهید اسماعیل عابدی ۷۰ پوند

فرانسه

رفیق شهید نادر شایگان ۴۰ یورو

رفیق شهید ارژنگ شایگان ۳۰ یورو

رفیق شهید ناصر شایگان ۳۰ یورو

کانادا

رفیق شهید سیما دریائی ۴۰،۳۴ پوند

رفیق شهید اسمر آذری ۴۰ پوند

رفیق شهید مهناز نجاری ۵۰ یورو

رفیق شهید مهین جهانگیری ۵۰ یورو

سوئد

رفیق شهید بهروز چنگله ۴۰۰ کرون

رفیق شهید حمید فولاد پور ۲۰۰ کرون

رفیق شهید فرشید راجی ۲۰۰ کرون

رفیق شهید محمد حسین خادمی ۲۰۰ کرون

نروژ

رفیق شهید میر هادی کابلی ۵۰ پوند

رفیق شهید سیروس سپهری ۵۰ پوند

رفیق شهید شاهرخ هدایتی ۵۰ پوند

## اعتراض به جنایات جمهوری اسلامی

## در جشن نوروزی سفارت رژیم در تورنتو - کانادا!

مردم مبارز ایران!

روز یکشنبه ۸ مارس ۲۰۰۹، فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در تورنتو کانادا با همکاری تعدادی از فعالین سازمان های سیاسی دیگر در این شهر، مراسم سفارت جمهوری اسلامی که در هتل مجلل "وستین پرنس" برگزار شد را به صحنه اعتراض علیه رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی تبدیل کردند. سفارت جمهوری اسلامی به بهانه فرا رسیدن سال نو در این روز مراسمی در این هتل سازمان داده بود که فکر می کرد نیرو های اپوزیسیون از آن بی خبر خواهند ماند.

شرکت کنندگان در این مراسم نوروزی (که سفیر جمهوری اسلامی نیز در آن شرکت داشت) مزدوران رژیم و سرمایه داران و تجار ایرانی مقیم تورنتو بودند که با رژیم جمهوری اسلامی ارتباط داشته و به همین دلیل هم از طرف سفارت ایران در کانادا به این مراسم دعوت شده بودند.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران با در دست داشتن تابلوی پارچه ای (بنر) بسیار بزرگی که تصاویری از صحنه های اعدام های وحشیانه و شکنجه و دیگر جنایات رژیم را نشان میدهد، در جلوی درب ورودی هتل به افشاکری علیه رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی پرداختند. چندین نفر از شرکت کنندگان در این حرکت اعتراضی توانستند وارد سالن محل برگزاری جشن نوروزی شده و با سر دادن شعار های انقلابی علیه رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی، فریاد مردم ستمدیده ایران را در آن جا پژواک دهند.

پلیس کانادا (پس از اینکه مزدوران جمهوری اسلامی دست به دامان آن ها شدند) به کمک مزدوران رژیم آمده و تظاهر کنندگان را مجبور به خروج از سالن مراسم کرده و شرکت کنندگان در این حرکت اعتراضی را وادار کردند که پیاده روی جلوی درب ورودی هتل را تخلیه کنند. اما رفقای ما و دیگر شرکت کنندگان در این حرکت اعتراضی در پیاده روی روبروی هتل به اعتراضات و تبلیغات روشنگرانه خود علیه رژیم ادامه دادند. بطوریکه برخی از مهمانان سفارت با دیدن این تظاهرات و پلاکاردها و شعار های تظاهر کنندگان علیه رژیم، از ورود به هتل و شرکت در جشن نوروزی سفارت خودداری کردند. تعداد زیادی از نیرو های پلیس کانادا تظاهر کنندگان را تحت نظر داشته و تلاش داشتند که از جزئیات هدف تظاهر کنندگان (به عنوان مثال این که آیا آن ها قصد حمله به انومبیل سفیر را دارند یا نه) مطلع شده و از انجام آن جلوگیری کنند. بالاخره سفیر دیکتاتوری حاکم بر کشور، در محاصره کامل پلیس امنیتی کانادا و در حالی که صدای اعتراض و شعارهای انقلابی تظاهر کنندگان پژواک گر شرایط دهشتناکی بود که این جنایتکاران بر مردم ما تحمیل کرده اند، وارد هتل شد. در جریان این حرکت اعتراضی چند تن از تظاهر کنندگان که موفق شده بودند وارد سالن شوند، با سر دادن شعار علیه رژیم و جنایات بیشمارش سخنرانی سفیر را مرتباً قطع کرده و به افشاکری علیه رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی پرداختند.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در تورنتو، همان طور که مدتی پیش جشن های به اصطلاح مهرگان رژیم را به سه روز افشاکری علیه جمهوری اسلامی تبدیل کردند، این بار نیز موفق شدند که جشن نوروزی رژیم را به صحنه اعتراض علیه این رژیم جنایتکار تبدیل نمایند.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران

تورنتو - کانادا، ۱۶ مارچ ۲۰۰۹

آدرس پست الکترونیک

E-mail : ipfg@hotmail.com

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 7946494034

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051  
LONDON WC1N 3XX  
ENGLAND

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:

<http://www.siahkal.com>

از صفحه رفیق اشرف دهقانی در

اینترنت دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehghani.com>

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!